



مصدق و رضا خان
یک گواهی تاریخی





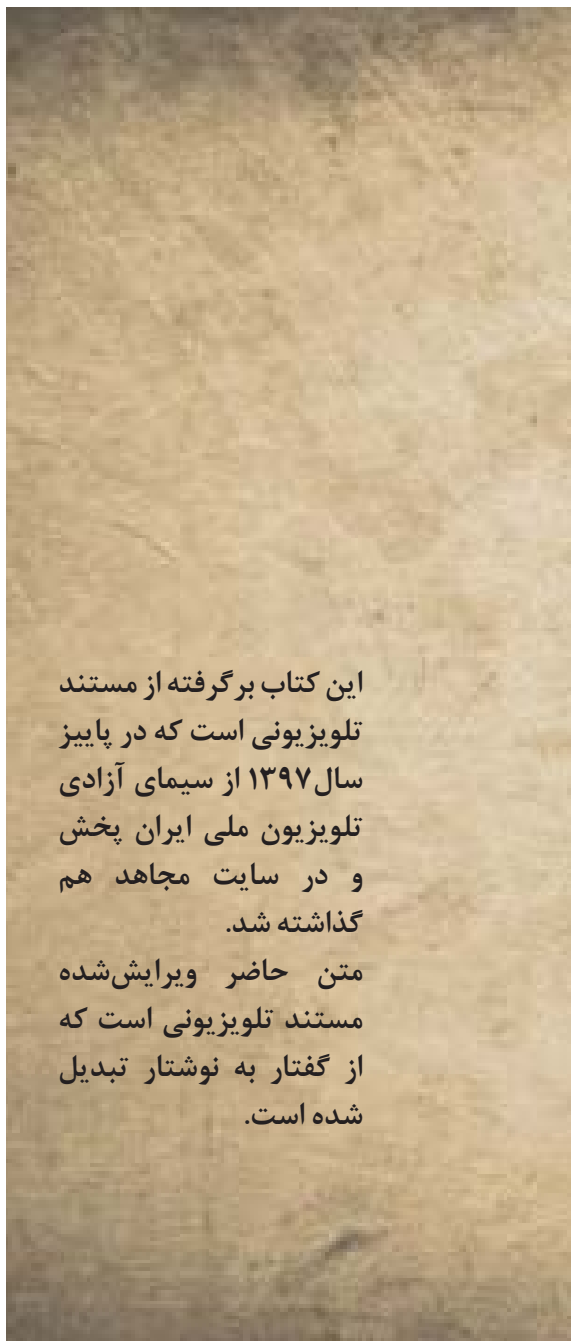
■ مصدق و رضاخان - یک گواهی تاریخی

■ انتشارات سازمان مجاهدین

■ تاریخ انتشار: مرداد ۱۳۹۸

■ بها معادل ۱۰ یورو





این کتاب برگرفته از مستند
تلویزیونی است که در پاییز
سال ۱۳۹۷ از سیمای آزادی
تلویزیون ملی ایران پخش
و در سایت مجاهد هم
گذاشته شد.
متن حاضر ویرایش شده
مستند تلویزیونی است که
از گفتار به نوشتار تبدیل
شده است.







فهرست مطالب

۹

مقدمه

- ◀ نگاهی به تاریخ ایران
- ◀ ۲۰۰ سال مبارزه برای آزادی

۱۵

فصل اول: ماجرای ذبح یک انقلاب عظیم

- ◀ یک گواهی تاریخی درباره انقلاب مشروطیت ایران
- ◀ ایران در آستانه انقلاب مشروطه
- ◀ رضاخان به روایت پسرش!
- ◀ نیروی قزاق
- ◀ چگونه یک «قزاق» «شاه» شد؟!
- ◀ قانونگذاری در حوض خانه مجلس!
- ◀ مخالفت اقلیت مجلس با مادهٔ واحده «حوض خانه»!

۳۳

فصل دوم: ایستادگی مصدق

- ◀ سوگند مصدق به قرآن
- ◀ مصدق و قاجاریه
- ◀ مصدق و رضاخان
- ◀ مصدق و اصول مشروطیت
- ◀ مصدق خونخواه شهدای مشروطیت
- ◀ مصدق و قانون
- ◀ مصدق رودرروی نمایندگان مزدور رضاخان
- ◀ قانون اساسی چیزی نیست که هر کس از توی خانه‌اش بیاید تغییرش بدهد!
- ◀ مصدق و ترک مجلس دست‌نشانده
- ◀ مصدق و دو نکته اساسی
- ◀ حيله‌گری استعمار
- ◀ تأکید انگلستان بر استمرار قراردادهای استعماری
- ◀ اعلام حکومت نظامی به‌خاطر اجرای احکام شرع مبین اسلام!
- ◀ آخوندهای مرتجع پشت و پناه رضاخان!
- ◀ پایان رسمی مشروطیت





۴۵

فصل سوم: پایان حقارت بار کار دیکتاتور

- ◀ حقارت دیکتاتورها
- ◀ رضاخان در یک نگاه
- ◀ سلطنت مطلقه

۵۱

فصل چهارم: رضاشاه و راه‌آهن

- ◀ رضاشاه و راه‌آهن
- ◀ اهمیت راه‌آهن
- ◀ سندی از وزارت خارجه بریتانیا
- ◀ نقشه راه‌آهن ایران، پیش از رضاشاه، کشیده شده بود!
- ◀ یک سند تاریخی درباره راه‌آهن ایران
- ◀ توضیحات دکتر مصدق در باره راه‌آهن
- ◀ تایید حرف‌های مصدق توسط کارشناسان
- ◀ یک مقایسه آماری در بیان یک خیانت استعماری
- ◀ علت پانگرفتن صنایع مادر در ایران
- ◀ تفاوت «راه‌کار» مصدق و رضاشاه

۶۳

فصل پنجم: رضاشاه و خیانت در قراردادهای نفتی

- ◀ کارنامه مختصر رضاخان
- ◀ نگاهی به سیاست‌های نفتی رضاشاه
- ◀ رضاشاه، اسناد نفت را به نفع بریتانیا نابود کرد
- ◀ رضاشاه، بین ایران و شرکت نفت انگلیس، حد وسط را گرفت!
- ◀ نمونه‌ای از استکبار ستیزی رضاشاه!
- ◀ یک قلم از خیانت‌های رضاشاه
- ◀ رضاشاه سهم نفت خودمان را هم خرج نیازهای انگلستان کرد!

۷۳

فصل ششم: فساد مالی و سیاسی رضاشاه

- ◀ فساد مالی شاه و ولیعهد
- ◀ ثروت یک قزاق ساده!
- ◀ سه کودتا تا سلطنت





- ◀ سرشت استعماری یکسان پدر و پسر!
- ◀ درخواست مدال شجاعت برای مباشر انگلیسی قتل میرزا کوچک‌خان!
- ◀ نمونه‌ای از وحدت نظر و عمل شاه و شیخ در ضدیت با رهبران ملی و انقلابی
- ◀ استمرار ایستادگی مصدق در برابر عوامل استعمار
- ◀ بهای وطن‌دوستی

فصل هفتم: رضاشاه بانی روش‌های نوین در سرکوب ۸۳

- ◀ شیوه‌های رضاشاه در تعامل با مخالفان استبداد
- ◀ قتل‌های زنجیره‌ای دوران رضاشاه!
- ◀ رضاشاه یاران خود را هم سربه‌نیست می‌کرد!
- ◀ نسل‌کشی عشایر ایران به‌دست رضاشاه
- ◀ سپهبدی که روی جنایتکاران را سپید کرد
- ◀ خرید رادیوی معمولی با مجوز امنیتی!
- ◀ مسافرت داخلی با ویزای رضاشاهی!
- ◀ خطا و خیانت دیکتاتور و هزینه کردن از هستی مردم ایران

فصل هشتم: شادی ملی پس از اخراج رضاشاه از ایران ۹۵

- ◀ روزنامه‌های تهران در فردای اخراج رضاشاه از ایران
- ◀ بدرقه دیکتاتور با ننگین‌ترین خاطراتش

ضمیمه: بخشی از دفاعیات مسعود رجوی ۹۹

- ◀ مسعود رجوی در بیدادگاه نظامی شاه در بهمن ۱۳۵۰ (اشاره به گوشه‌هایی از تاریخ رضاخان)







مقدمه

نگاهی به تاریخ ایران ۲۰۰ سال مبارزه برای آزادی

تاریخ جدید ایران از ۱۷۹۸ تحت تأثیر عصر بیداری و رفرماسیون در اروپا آغاز می‌شود. در این سال فتحعلیشاه قاجار در ایران به سلطنت می‌رسد، سال بعد ناپلئون در فرانسه «کنسول اول» می‌شود. همزمان امپراتوریهای روسیه تزاری و بریتانیای کبیر با یکدیگر برای نفوذ در ایران مسابقه می‌دهند.

در پایان قرن هیجدهم «ایران بزرگ» تقریباً دو برابر ایران کنونی وسعت و از دریای سیاه تا رود سند امتداد داشت و گرجستان تا افغانستان و نیمی از پاکستان کنونی را شامل می‌شد.

ایران در قرن نوزدهم با جنگها و تجزیه‌های متعدد و با چالشهای بزرگ اجتماعی و سیاسی مواجه بود. انتشار افکار آزادیخواهانه توسط روشنفکران و رفرمرهای سیاسی و دینی در تمام قرن نوزدهم ادامه داشت. رژیم فئودالی و سلطنت مطلقه هم ۱۰۰ سال در برابر تغییر، مقاومت و به سرکوب آزادیخواهان مبادرت کرد.

قائم‌مقام فراهانی و سپس امیرکبیر، نخستین رجالی بودند که برای اصلاح امور و گسستن





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی



از نظم کهن قد برافراشتند. ۱۳ سال پس از قائم مقام فراهانی، امیرکبیر همان راه را رفت و به همان جایی رسید که قائم مقام رسیده بود: هر دو نفر توسط پادشاه قاجار کشته شدند. ۷۰ سال پس از قتل امیرکبیر، عطش ایران برای عدالت و آزادی به یک انقلاب اجتماعی بالغ شد که نه تنها ایران بلکه قسمت اعظم آسیا و شمال آفریقا را هم تحت تأثیر قرار داد. انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی (۱۹۰۶ میلادی) به پیروزی رسید و سلطنت مشروطه جایگزین سلطنت مطلقه شد. اما ۵ ماه بعد مظفرالدین شاه مرد و پسرش محمدعلی شاه به ضدیت با اساس مشروطه روی آورد و حتی قصد آن داشت کلمه مشروطه بر سر در مجلس را به «مشروع» تغییر دهد اما مجلس نپذیرفت. سرانجام هنوز دو سال از پیروزی انقلاب مشروطه نگذشته بود که شاه مجلس را در روز ۲ تیر ۱۲۸۷ توسط قزاقها به توپ بست. ۳۰۰ نفر کشته و بیش از ۵۰۰ تن زخمی شدند و از روز بعد زنجیر و به دار کشیدن آزادیخواهان دوباره شروع شد. آنگاه مردم و مجاهدین قیام کردند. قیام از تبریز با ستارخان آغاز شد و به زودی استانهای شمالی، جنوبی و مرکزی را در بر گرفت. رزمندگان آزادی از نقاط مختلف به سوی پایتخت، حرکت و تهران را فتح کردند. محمدعلی شاه در روز ۲۸ تیر ۱۲۸۸ به سفارت روسیه در زرگنده پناه برد و در نیمه شهریور به روسیه گریخت.





روند مشروطه و دموکراسی با ورود نیروهای انگلیس به ایران در جنگ جهانی اول بار دیگر متوقف شد. زیرساخت مستحکم فئودالی و در کنار آن بورژوازی نحیف تجاری تحمل انقلاب مشروطه را نداشت و سرانجام در سال ۱۲۹۹ انگلیس که پس از فرو ریختن امپراطوری تزارها در روسیه دیگر رقیبی در ایران نداشت، با کودتای سوم اسفند و روی کار آوردن رضاخان قزاق به مشروطیت ایران خاتمه داد. ژنرال آیرون ساید انگلیسی فرمانده پشت صحنه این کودتا بود که سید ضیاءالدین طباطبایی را به نخست‌وزیری و رضاخان را بر مسند فرماندهی قشون نشانید.

سیدضیاء به سرعت از صحنه محو و رضاخان گام به گام پیشروی کرد و در سال ۱۳۰۴ به سلطنت قاجار خاتمه داد و خود بر تخت شاهی نشست و هر چه را از مشروطه باقی مانده بود ریشه کن کرد و ایران مجدداً به دوران استبداد بازگشت. در رأی‌گیری مجلس برای سلطنت رضاشاه فقط ۵ نفر مانند مدرس و دکتر مصدق رأی مخالف دادند. رضاشاه، مجری ایرانی پروژه استعمار انگلیس بود.

در حقیقت، خیزی که ایران با قائم‌مقام و امیرکبیر برای احیای آزادی و پیشرفت برداشته و با انقلاب مشروطه به اوجی نوین رسیده بود، توسط استعمار، ارتجاع داخلی و عوامل مزدور آنها درهم‌شکست.

رضاشاه، آغازگر سازندگی ایران نبود، او پایان‌بخش انقلاب مشروطه و قاتل آرزوی نوسازی ایران بود.

رضاشاه در ۱۶ سال سلطنت مطلقه اثری از دموکراسی و آزادی باقی نگذاشت. او آزادیخواهان را با ترور، شکنجه، زندان، اعدام، تبعید و مصادره اموال سرکوب می‌کرد. در جنگ جهانی دوم در شرایطی که باد به سمت هیتلر می‌وزید، تمایلات چشمگیری به نفع آلمان نازی از خود نشان داد. سپس متفقین در شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند و بساط رضاشاه طی چند ساعت درهم ریخت و طی سه هفته وادار به استعفا و تبعید از ایران شد و انگلیسها پسرش محمدرضا را به سلطنت منصوب کردند.

گواهی تاریخی درباره رضاشاه از نگاه مصدق و نطقهای روشنگر او چراغی برای نسل جوان در مطالعه تاریخ معاصر ایران است.







فصل اول

ماجرای ذبح یک انقلاب عظیم







یک گواهی تاریخی درباره انقلاب مشروطیت ایران

یک گواهی تاریخی، نگاهی است به برخی از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ آن دوره. آنچه که از ایران در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ میلادی به ما رسیده، تصویری است سیاه از جلوه‌های فقر و عقب‌ماندگی شدید ایران که مصادف بود با دوران شکوفایی صنعتی اروپا. کشوری عقب‌نگه‌داشته شده، مردمی گرفتار فقر و دیکتاتوری با حکومتی قرون وسطایی! در تعاریف جامعه‌شناسی، ایران آن روزگار، سرزمینی «نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره» طبقه‌بندی شده است.

ایرانیان با دیدن عقب‌ماندگی کشورشان، دست به کار انقلابی بزرگ برای نجات میهن خود شدند؛ انقلاب مشروطه، داستان آن انقلاب و جنایتی که در حش اتفاق افتاد، موضوع این نوشته است که در ۸ قسمت خواهید خواند.

ایران در آستانه انقلاب مشروطه

توفان انقلاب مشروطه ایران در شرایطی در گرفت که توفانی هم از اروپا در راه بود؛ جنگ جهانی اول

مردم ایران در مبارزه برای پیشرفت با چند مانع روبه‌رو بودند:

استبداد سلطنتی که حاضر به کوتاه‌آمدن از دیکتاتوری نبود.

استعمار خارجی که چشم به منابع و ثروتهای ایران دوخته بود.

خائنان و ارتجاع داخلی که انقلاب و پیشرفت را مانع ادامه حیات انگلی خود می‌دیدند.

در جریان انقلاب مشروطه، مردم ایران نیروهای آزادیبخش خود را به‌وجود آوردند؛





مصدق و رضا خان یک گواهی تاریخی

انجمن غیبی تبریز، جنبش جنگل، قیام کلنل پسیان، نهضت خیابانی، انجمنهای مردمی در اصفهان و خطه مرکزی و مقاومت ضداستعماری جنوب و غرب کشور (کرمانشاه) از مهم‌ترین جریانهای مردمی آن دوره بودند.

با سقوط روسیه تزاری و خروج نیروهایش از ایران، انگلستان یکه‌تاز میدان سیاست در ایران شد. البته از طرف دیگر، انقلاب سوسیالیستی در روسیه نیز باعث شد بریتانیا برای حفاظت از مستعمرات خود، اقدام به کشیدن یک دیوار حائل بین هندوستان و روسیه کند. ایران و عثمانی از اجزای آن دیوار بودند که بعدها در پیمان سعدآباد (منعقد بین ایران و ترکیه و عراق و افغانستان) تمامی نقشه‌های بریتانیا را به‌صورت یک توافقنامه، امضا کردند.

در آن مقطع، بریتانیا عجله داشت که هر چه سریع‌تر جنبش‌های آزادیبخش مردم ایران را سرکوب کرده و به جای سروکله زدن با سران در مناطق مختلف، با یک قدرت مرکزی مسلط که مهار آن در دست خودش باشد، کارهایش در ایران را پیش ببرد. انگلستان نفر خودش برای این کار در ایران را به‌راحتی پیدا کرد؛ کسی که در قلع و قمع جنبش‌های آزادیبخش مردم ایران، امتحان موفقی پس داده بود: هم به روی ستارخان، سردار بزرگ انقلاب مشروطه آتش گشوده بود، هم با قوای ملیون و کلنل محمدتقی‌خان پسیان جنگیده بود، هم با رزمندگان مقاومت جنوب دشمنی داشت، هم دستش در خون خیابانی بود و هم این‌که با میرزا کوچک خان جنگلی، بانی اولین جمهوری مردم ایران جنگیده بود و از همه مهم‌تر این‌که در بحبوحه جنگ جهانی اول، خودش را به ارتش اشغالگر روس معرفی کرده بود و تحت‌امر ژنرال مهاجم روسی، نیکلای باراتف، به سرکوب ملیون ایران پرداخته بود. چنین شخصی «رضاخان» بود.

رضاخان به روایت پسرش!

پسر رضاخان، محمدرضا پهلوی، بعدها در کتابش (پاسخ به تاریخ) درباره روابط پدرش با انگلیس‌ها و ژنرال آبرون‌ساید که رضاخان را روی کار آورد، خیلی روشن توضیح داده است.

محمدرضا پهلوی: «در آستانه انقلاب مشروطه، ایران یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. انگلیس‌ها می‌کوشیدند یک منطقه بی‌طرف میان روسیه و هندوستان نگاه دارند. در





ماجرای دبح یک انقلاب عظیم

سال ۱۹۰۷ پدرم فرمانده واحد کوچکی از تیپ قزاق ایران بود... در آغاز جنگ ۱۹۱۴ او را رضامانگزم می خواندند. پس از انقلاب اکتبر، پدرم... عزم تهران کرد... از ژنرال انگلیسی آبرون باید نقل کرده اند: "رضاخان تنها مردی است که می تواند ایران را نجات دهد." یکی از یاران پدرم در این قیام، سیدضیاءالدین طباطبایی بود که به هواداری از انگلیسها شهرت داشت» (کتاب پاسخ به تاریخ نوشته محمدرضاشاه). تمامی این جملات گواهی مکتوب پسر رضاشاه است! رضاخان همان طور که پسرش گفته، ابتدا یک قزاق ساده بود که بعدها تا فرماندهی یک تیپ قزاق هم پیش رفت.

نیروی قزاق

نیروی قزاق چه نیرویی بود؟ از چه کسی فرمان می گرفت؟ و مأموریت و مسئولیتش چه بود؟

پاسخ این پرسش را از وزیر جنگ رضاشاه (سرلشگر عبدالله امیرطهماسبی) و از فرمانده نیروی زمینی محمدرضاشاه (ارتشبد غلامعلی اویسی) بشنویم. تیمسار عبدالله امیرطهماسبی، وزیر جنگ رضاشاه، در کتاب تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی ص ۲۵ نوشته است: «(قزاق خانه) تشکیلات غریبی بود... یکی از مهم ترین عوامل بدبختی ملت ایران بود که در تحت سرپرستی اجانب با تمام معنی بر علیه حقوق ملت تجهیز کرده و... یکی از وقایعی است که ملت ایران هیچ وقت آن را فراموش نمی نماید».

کتاب تاریخ ۵۰ ساله نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران با مقدمه ارتشبد غلامعلی اویسی در معرفی نیروی قزاق که رضاشاه از ابتدا تا انتهای خدمت قزاقی اش در آن خدمت می کرد و از آن دستمزد می گرفت، نکات مهم تری در معرفی این نیروی استعماری در صفحه ۳۰ به بعد نوشته است:

«سال ۱۲۹۶ قمری با درخواست ناصرالدین شاه، قزاق های روسی برای تشکیل یک نیروی قزاق وارد تهران شدند... (این نیرو) گزارشهای خود را... به ستاد قوای قزاق روسیه در قفقاز ارسال می داشت و از همان طریق نیز برای اداره قزاق خانه ایران دستور می گرفت!... همین نیروی قزاق بود که در قیام مشروطیت ایران به اشاره دولت روسیه تزاری، ندای





مصدق و رضا خان یک گواهی تاریخی



آزادی را در حلقوم هزاران آزادیخواه ایرانی خفه کرد و چه بسیار مردم شریف و بی دفاع را فقط به جرم میهن پرستی از دم تیغ گذراند... آموزش، آیین ها و فرامین (نیروی قزاق) به زبان روسی بود.

حکم نظامی کل ارتش ایران به وسیله ستاد قزاق خانه و توسط یک افسر روس امضا می شد! و بدون احتیاج به اظهار نظر و تأیید مقامات ایرانی، ابلاغ می گردید!

رضاخان در موضع فرمانده یک واحد از نیروهای قزاق با قوای ملیون و کلنل پسپان در همدان جنگیده بود. رضاخان البته پس از شکست از کلنل، خود و نیروهایش را به ژنرال روسی «نیکلای باراتف» معرفی کرد و با کمک او دوباره به جنگ نیروهای ملی و آزادیبخش ایران رفت! خوش خدمتی های رضاخان به استعمار باعث شد که مهر وی در دل استعمار جای بگیرد!

چگونه یک «قزاق» «شاه» شد؟!

با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، انگلستان سریعاً قوای قزاق را که بی صاحب شده بود، طی یک کودتای داخلی توسط رضاخان و چند افسر ضدانقلاب روسی، به خدمت خود در آورد.

با این سابقه، آبرون سایید (فرمانده کل نیروهای انگلیسی در ایران) رضا را برای کودتا در تهران انتخاب، توجیه و اعزام کرد. کار آبرون سایید در واقع یک انتخاب حساب شده بود. آبرون سایید در خاطراتش نوشته است:

«شخصاً عقیده دارم یک دیکتاتوری نظامی گرفتاریهای ما را در ایران برطرف خواهد کرد





ماجرای دبح یک انقلاب عظیم

و ما را قادر خواهد ساخت بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوییم». (خاطرات سری آبرون سایید - به نقل از: سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۹)

به گفته مصدق، رضاشاه خود نیز در جمعی گفته بود: آبرون سایید من را آورده است! (کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول صفحه ۳۴ و کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۵۶). نتیجه کودتا را محمدتقی بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران، این گونه تشریح کرده است: «سرکردگان و طراحان کودتا بعد از ورود به مرکز، تمام رجال مشروطه و در واقع نخبه روشنفکران و طبقه تربیت شده مملکت را دستگیر ساختند» (ملک الشعراى بهار- تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۱ ص ۸۵).

با آن کودتا، سید ضیاء نخست وزیر شد و رضاخان هم به مقام وزارت جنگ رسید. از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۴ خورشیدی رضاخان آخرین بقایای انقلاب مشروطه و بازمانده رهبران آن انقلاب را نابود کرد. او در آبان ۱۳۰۲ به نخست وزیری رسید در حالی که همزمان وزیر جنگ هم بود و به این ترتیب با بسیج کردن نیروهای وزارت جنگ، موجی از تلگراف از شهرستانها روانه تهران کرد و بخشی از نظامیان تهران را هم در باغشاه متحصن کرده، یک حرکت تصنعی به راه انداخت که در غیاب روزنامه های آزاد و مخالف، یکه تاز میدان شده و نهایتاً در مجلس شورای ملی (مجلس پنجم) خواهان خلع ید از خاندان قاجار شد که پادشاهش احمدشاه در تعطیلات فرنگ بود.

بخشی از آن تلگرافها را سرلشگر عبدالله امیرطهماسبی در کتاب موسوم به «شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی» گردآوری و منتشر کرده که اسم و امضای بسیاری از بزرگ مالکان و آخوندهای همان دوره را پای آنها می توان دید. به این ترتیب، کار خلع ید از قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان، صورتی جدی به خود گرفت.

بساط دیگ پلو در باغشاه که حیاط مدرسه نظام بود، ۲۴ ساعته فراهم بود. روز ۸ آبان ۱۳۰۴ مجلس به تحصن او باش حکومتی واکنش نشان داد و اعلام جلسه فوری کرد.





مصدق و رضا خان یک گواهی تاریخی



اشپزخانه متحصنین در مدرسه نظام



تقسیم غذا به چادرهای متحصنین در مدرسه نظام



شریخانه متحصنین در مدرسه نظام

عبدالله (امیر طهماسب) [سرلشگر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۱۳۶





ماجرای دزدی یک انقلاب عظیم

در همین اوضاع و احوال، عوامل رضاخان تلگراف‌هایی از شهرستانها به مجلس می‌فرستادند که ما ادارات دولتی را گرفته‌ایم و الان هم داریم مسلح می‌شویم که بیاییم تهران و مجلس را بگیریم و قاجاریه را خلع کرده و شاه را عوض کنیم!

(غدغن اکید)

بطوریکه از مستندات گذشته بدست آوردیم ادارات دولتی را انقلابیون تصرف نموده و جوانان خود را دارند بر سر سلاح دعوت می‌نمایند و در پایان این تصمیمات وکلای مجلس را غدغن اکید نمودند که دیگر مجلس رفته و از جریانات کناره گیرند اینک تلگرافی که این مسئله را اثبات می‌نماید.

(تلگراف نمره ۵۷۸ تبریز به تهران)

کپیه در ایالات و ولایات و کمیسیونهای نهضت ملی و کلیه احزاب و طبقات مختلفه و جرائد کپیه در طهران توسط اطلاعات عموم جرائد و طبقات مختلفه و توسط مجمع متحدین آذربایجانی کلیه آذربایجانیان و ساکنین طهران وکلای آذربایجان همکاران شما در طهران با نظر لایقیدی بمخبرات ما نگاه کرده و میکنند شما هم از قرار معلوم تحت تاثیر فساد محیط واقع شده و همرنگ آنان گشته‌اید!! زیرا یک نفر از شما هم یک قدمی برون مرام و مطابق آمال ما برنداشته ما موکلین شما قطع رابطه بامرکز سلطان نشین نموده ایم بشما اخطار میکنیم که دیگر بمجلس نروید و اگر بکنفر از شما در مجلس

عبدالله (امیرطهماسب) [سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۱۶۹

مشابه این تلگراف‌های ساختگی و پر تهدید را از سایر شهرستانها هم به مجلس فرستاده و فضا سازی می‌کردند که در کتاب امیرطهماسبی بسیاری از آنها قابل مشاهده است. در همین گیرودار، رئیس مجلس (مؤتمن‌الملک) استعفا داد.





همین جریانات باعث شد که میرزا حسین خان پیرنیا (مؤمن الملک) و پس از
انتخاب و کسب موفقیت استعفا داد و دوباره مجلس دوچار بحران گردید

(علت استعفا)

این طور بیان می نمودند که رئیس با اتفاق آراء انتخاب نشده و اکثریت
نسبی را باعث توهین بمقام ریاست مجلس تصور نموده و استعفا داده و جمع
دیگر نیز عقیده داشتند که رئیس مجلس شخص دیپلمات است وقت و موقع
را خطرناک دیده اکثریت نسبی و با اتفاق را بهانه نموده و از بازی کنار
رفته است!

هرچه بود رئیس مجلس استعفا داد و دفعه دیگر فراکسیونها مشغول
سنگر بندی و صف آرائی گردیدند و جنگ و جدال از نو شروع شد
این دفعه هم اکثریت نسبی نصیب میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک)
گردید آنهم بهمان علت مشهوده و یا مرموزه دنباله منتخب اول
را گرفته و از قبول ریاست امتناع و یا استنکاف ورزید

(ننبه مهم)

مجلس اوقات خود را مصروف این قبیل مباحثات و مناقشات نموده

۱۸۲

و ساعات پر قیمت و ایام رسمی خود را بدین منوال میگذرانند !
نه طرحی ! نه مطلبی ! نه فکری ! نه مؤلفی !
آنچه که در محیط پارلمان بود مسائل قانون و حقوق بود و بالجملة

عبدالله (امیر طهماسب) [سر لشکر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۱۸۱-۱۸۲

قانونگذاری در حوض خانه مجلس!

در قسمت پایانی این بازیها، جمعی از وکلای دست آموز مجلس به «حوض خانه» مجلس
رفته! و ماده واحده ای برای تغییر سلطنت تنظیم و امضا کرده و روز ۹ آبان آن را به جلسه





(وکلارا هم ملت فتح کرد)

تقديم لایحه و نشر بیانیه و وعده رئیس دولت که آرا بوکلای مجلس شورا ابلاغ خواهد نمود و با فشاری و تقاضای ملت از دولت که تشکیل مجلس مؤسسان گردد رو بهم رفته عواملی بودند که بوسیله آنها ملت وکلای مجلس را محاصره و بالنتیجه وکلارا نیز فتح کرد - نمی توان باور نمود که وکلا نسبت بمستدعیات ملت این اندازه لاقید بودند که ملت آنها را لاقید می پنداشت فرقی که داشت میخواستند تجدید نظر در قانون اساسی بحول بدوره ششم گردیده و یادست وکلا صورت گیرد - ولی ملت زند این بار رفته و برای اهمیت قضیه استقلالاً مجلس مؤسسان را میخواستند هر چه بود وکلا مغلوب شدند و لایحه کمیسیون نهضت نقشه هارا همزد در همین دقایقی بود که جمعی از وکلا بحوضخانه مدرسه پناه برده و ماده واحده را که در آن به چگونگی آرا خواهیم فهمید طرح و بسرعت برق امضاء مینمودند

چون ملت وسیله موفقیت را تحصیل کرده بود از این خون گرمی وکلاد طرح مزبور چندان حس امتنان ابراز نکرده چه آنکه خود میتوانستند مقصود را اجرا نمایند فقط تأثیری که داشت صاحبان امضارا از خطر محفوظ میداشت و حالا که وکلا نسبت بمستدعیات ملت توافق نظر نشان دادند لازم بود بار را بمنزل رسانیده و ماده واحده را از تصویب هیئت رسمی مجلس شورای ملی در مشهد و منظر ملت یعنی جلسه علنی بگذرانند طرح مزبور در هشتم تهیه شد و برای دو ساعت بظهر مانده روز نهم آبان ماه جلسه علنی مجلس شورای ملی اعلام گردید

عبدالله (امیرطهماسب) [سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۲۲۴





علنی مجلس دادند تا تصویب شود!
در جلسه علنی، آن طرح «حوض خانه» مطرح شد. طرحی که امضاکنندگان ۷۷ نفر

۲۲۵

طرح مخصوص *

نظر باینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتیکه از این خانواده
میشود بدرجه رسیده که مملکت را بمخاطره میکشاند - نظر باینکه
حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفه شورای ملی است
و هرچه زودتر به بحران فعلی باید خانه داد اعضاء کنند گان باقیسد
دو فوریت پیشنهاد میکنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید
(ماده واحده - مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت انقراض سلطنت
قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین
موضوعه مملکتی بشخص آقای رضا خان پهلوی واگذار میکنند

تعیین تکلیف قطعی حکومت موکول بنظر مجلس مؤسسان است که برای
تغیر مواد ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۰ منعم قانون اساسی تشکیل میشود)

داور - اخگر - عراقی - محمد نجات - عبدالله معتمد - کی استوان -
دکتر امیر اعلم - حبیب الله شادلو سردار منتصر - رضا دامغانی -
دیوان بیگی - عبدالله یاسائی - مفتی - رضا حکمت - محمد تقی - اسعد
بختیاری - میرزائی - شوشتری - رضا افشار - بجی زنگینه - اعظمی
هرمزی - ابراهیم - رضای رفیع - دکتر آقایان - سهراب زاده -
سید ابراهیم ضیاء - میرزا آقا عصر انقلاب - وحید سعد - اسمعیل
قشقائی - احمد شریعت زاده - دکتر حسین بهرامی - حبیب الله کالوند
علاءالدین - حسن ملک - مهدی زاهدی - اعتبار - حسین اسفندیاری
حسن الحسینی - محمد ولی اسدی - عبدالرحمن صالحی لرستانی - سلیم
ایزدی - نظامی - علیرضا الحسینی - حیدرقلی - سید عبدالحسین صدر
حسین دادگر - طباطبائی دیبا - الاحقر دست غیب - عظیمی - صادق

عبدالله (امیرطهماسب) [سرلشگر عبدالله امیرطهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۲۲۵





ماجرای ذبح یک انقلاب عظیم

یعنی همان وکلایی بودند که رضاخان خود به مجلس آورده بود (جالب است که رضاخان به مجلس می گفت طویله!).

مخالفت اقلیت مجلس با ماده واحده «حوض خانه»!

مجلس رسیدگی به ماده واحده را دو ساعت به ظهر نهم آبان ۱۳۰۴، آغاز کرد. اما با طرح آن ماده واحده مجلس به هم ریخت و اقلیت کوچک مجلس که مدرس و مصدق ارکان



اصلی آن بودند، با آن مخالفت کردند. جلسه با مدیریت معاون مجلس «سید محمد تدین» برگزار می شد. رئیس مجلس، «حسین پیرنیا موتمن الملک» پیشتر استعفا داده بود. دکتر مصدق نطق مفصلی در مخالفت با ماده واحده ایراد کرد که بسیاری مطالب آن، جنبه تاریخی پیدا کرد. مصدق مخالفتش را اعلام و سپس جلسه را ترک کرد. البته مجلس شورای ملی نمی توانست و قانوناً مجاز نبود ماده واحده ای تصویب کند که مواد قانون اساسی را نقض کند! اما این قبیل موانع برای رضاخان اساساً مطرح نبود. نهایتاً ماده واحده به رأی علنی گذاشته شد که این هم مخالف آیین نامه های مجلس بود چون مخالفان آن مشخص می شدند و بسیاری نمی خواستند با رضاخان روی این قضیه بعداً درگیر بشوند.





با اینکه صفوف مؤخر یقین داشتند که نمی توانند وضعیت جلسه رسمی را تماشا کنند ولی بی اختیار گردنها کشیده و از تمام چشمها خطوط شعاعی به بهارستان و از بهارستان ماطاق مخصوص جلسه متوجه بود باندازه استعداد جایگاه تماشا چی مردم جای گرفتند و از تمام چشم ها شراره مخصوصی وکلارا احاطه کرده وکلانیز در رستخیز اجتماعی و در پیشگاه قاضی وجدان نشستند و با بحاسبه دعوت شدند و جلسه در تحت ریاست (آقا سید محمد تدین نایب رئیس) تشکیل یافت از دو ساعت بظهر مانده مقدمات تشریفات جلسه شروع و سه ربع ساعت قبل از ظهر نهم ایان ماه است که صورت مجلس عصر پنجشنبه هفتم ایان ماه را آقا میرزا شهاب قرائت مینماید - و ما صورت تفصیلی جلسه شنبه نهم ایان ۱۳۰۴ مطابق ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ را عیناً نقل مینمائیم

۲۲۹

﴿ صورت جلسه ﴾

نایب رئیس - آقا شیخ جلال (اجازه) آقا شیخ جلال - در دستور عرض داشتم - نایب رئیس - آقا ای اخگر اخگر قبل از دستور نایب رئیس - آقای نظامی نظامی - فعلاً عرض ندارم نایب رئیس - آقای علایی علایی - خواستم عرض کنم آقای مستوفی جلو گیری باز نک نایب رئیس - راجع بصورت مجلس فرمایشی دارید؟ علایی - بلی خواستم عرض کنم که آقای مستوفی را آقای رئیس الوزراء خواسته بودند قبل از رفتن ... زنک!

عبدالله (امیر طهماسب) [سر لشکر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۲۲۸-۲۲۹





ماجرای ذبح یک انقلاب عظیم



(ماده واحده - مجلس شورای ملی تمام - عادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موسوعه مملکتی به شخص آقای رضا خان پهلوی واگذار مینماید تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول بشمار مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود)

محمد هاشم میرزا - اجازه میفرمائید
نائب رئیس - مذاکره دیگر نمیشود کرد فقط باسم ماده واحده است

تقاضای ابرام کافی بود - مذاکرات مثبت و منفی بقدر لزوم جریان یافت اینک کاسه رای بماند!

۲۶۸



عبدالله (امیر طهماسب) [سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۲۶۸-۲۶۷

پس از رأی گیری و شمارش آراء، از ۸۵ نفر حاضر در جلسه، ۸۰ نفر رأی مثبت به خلع قاجاریه و سلطنت موقت رضاخان دادند.





۲۶۹

آبان ۱۳۰۴ برای محو و افتاء بسر و قطع این سلسله دفعه دیگر
عرض وجود کرده و موقعیت خود را بتمام معنی در زوایای تاریخ ثبت و بنا
حقیقت مرموزه خود را بتمام معنی بروز میدهد
کاسه رای بیان آمد و آراء ریخته شد چه میدانیم چه چیز تراوش
خواهد نمود؟

آری - از کوزه برون تراود آبی که در اوست !
نظر بهمان فلسفه که بیان شد پس از شروع بشماره و استخراج اوراق
همه سفید و هشتاد رأی از ۸۵ رأی در اطراف ماده واحده هاله زده و
مافی الضمیر خود را ابراز نمود
اخذ آراء بعمل آمد نتیجه اینطور حاصل شد : عده حضار (۸۵)
نایب رئیس - عده حضار هشتاد و پنج تصمیم مجلس و ماده واحده
با کثرت هشتاد رأی تصویب شد

اسامی رای دهندگان - آقایان - آقامیرزا شهاب - آقا سید یعقوب - کی استوان
شوشتری - ابراهیم ضیاء - هابم - عراقی - بحی خان زنگنه - آقا شیخ جلال
نجات - یاسائی - حاج میرزا علیرضا - حاج شیخ عبدالرحمن - مرضی قلیخان
بیات - آقاسید کاظم - لطف الله التقوی - ارباب کیخسرو - میرزا سلیم خان
ایزدی - دست غیب - فتح الله میرزا - محمد تقی خان اسعد - حاج میرزا
عبدالوهاب - میرزا محمد خان معظمی - حبیب الله خان شادلو - حاج
میرزا اسدالله خان - میرزا یدالله خان - میرزا عبدالله خان معتمد -
دیوان بیگی - سهراب زاده - آقا شیخ هادی طاهری - مفتی - حاج
سید محمد سلطانی - شریعت زاده - محمد ولیخان اسدی - صدرائی -
افشار - فرج الله خان آصف - حائری زاده - طباطبائی دیبا - داور
- شیروانی - ابوالحسن خان پیرنیا - کازرونی - محمد هاشم میرزا

عبدالله (امیرطهماسب) [سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۲۶۹





ماجرای ذبح یک انقلاب عظیم

۲ ساعت به غروب مانده روز ۹ آبان ۱۳۰۴ فرمان حکومت از طرف مجلس شورای ملی به رضاخان تصویب شد و رضاخان قبول سرپرستی ملت ستمدیده را اعلام فرمود!

(دو ساعت بغروب)

دو ساعت بغروب مانده روز نهم آبان ماه است که فرمان حکومت موقت به (والا حضرت بهلوی) از طرف ملت یعنی (مجلس شورای ملی) توسط يك عده از نمایندگان بیاس قدر دانی از زحمات چندین ساله و شکرگذاری حق نعمت اعدام رب النوع مخوف ملوك الطواغی در زیر لواء امنیتی که دست با اقتدار (والا حضرت بهلوی) آنرا در بالای سر ملت ایران برکنوده تقدیم کردید

۲۷۴

این فرمان تمام قدرت و معنویت ملت ایران بود که بشام ودیعه بیک شخص امی با صداقت و وفا دار تقدیم شد .
ملت ودیعه را با نهایت قهاریت و غضب از دستی گرفت و با کمال عاطفه و محبت به دست دیگری تسلیم کرد فقط بیاس خدمت و عظمت قدرت ایران بود که به پیکانه فرزند با کفایت و صدیق خود داد به امید و الطمینان بحسن اداره و حفظ ودیعه
والا حضرت بهلوی - این ودیعه را با نهایت تکریم از دست ملت قبول و سرپرستی خود را بملت ستمدیده در متحد المال مخصوصی تنظیم و با این قلم امضا و اعلام فرمود

عبدالله (امیر طهماسب) [سر لشکر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه بهلوی - ص ۲۷۴-۲۷۳





(متحدالآل)

از طرف والا حضرت پهلوی رئیس موقت
دولت علیه ایران

چنان که عامه سابقه دارند از چندی باین طرف در تمام اطراف و اکناف
مملکت در اظهار تنفر و انضجار از سلطنت قاجاریه و الغای آن نهضت
عمومی ایجاد و احساسات ملی روز بروز شدیدتر شده و طوری غلبان
یافت که در مرکز نیز هیجان فوق العاده برای نیل باین آمل ملی بروز
کرد و دبالة آن بجائی نرسد که اگر مورد توجه عاجل واقع نمیشد
قطعاً با انقلاب عظیم و عواقب وخیم منتهی می گشت دولت به پاس احزاء
آزادی افکار عمومی و احساسات ملی در تمام این مدت بالمره رویه بیطرفی
را اتخاذ نمود تا عامه اهالی و مجلس شورای ملی هر طریقه را که موافق
صلاح ملت و مملکت میدانند اختیار نمایند مجلس شورای ملی بنا بر
موافقت با افکار عمومی متوجه لزوم خاتمه دادن به اوضاع و بحران مملکتی

عبدالله (امیر طهماسب) [سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۲۷۴

به این ترتیب، پس از نزدیک به ۲۵ سال مبارزه و جنگ داخلی و خارجی و کشاکش‌های
مختلف و در غیاب ستارخان، علی موسیو، میرزا کوچک‌خان، کلنل پسیان، خیابانی،
مجاهدان تنگستان، میرزا محمدخان برازجانی و ناصر دیوان کازرونی و بسیاری دیگر، کسی
زمام امور را به دست گرفت که با تمامی این قهرمانان مشروطه یا جنگیده بود یا دست
در خون آنان داشت. کسی که در گرماگرم اشغال ایران توسط روسیه، به مزدوری ارتش
روسیه در آمده بود! رضاخان!
تنها صدای مخالف در آن روز، صدای اقلیت مجلس بود و فریاد مدرس و مصدق.





فصل دوم

ایستادگی مصدق







دکتر محمد مصدق پس از بازگشت از تحصیلات خارجه

سوگند مصدق به قرآن

مصدق در آن جلسه (۹ آبان ۱۳۰۴) برای شروع سخنانش ناگزیر گردید قرآنش را از جیب درآورده و همه را به احترام آن دعوت به برخاستن کرده و بگوید:

«در ابتدای نمایندگی به این قرآن سوگند خوردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم و الان هم بر اساس همان سوگند خودم را ناچار می‌بینم برای حفظ مملکت، نظرم را بگویم».

شدت اربعایی که رضاخان در آن روزها برقرار کرده و حتی شخصاً در راهروی مجلس به مخالفانش حمله فیزیکی می‌کرد، اساساً فضایی برای ابراز مخالفت باقی نگذاشته بود. دکتر مصدق در چنین فضایی آغاز به سخنرانی و مخالفت با سلطنت رضاخان کرد.

مصدق اصرار داشت تأکید کند که مخالفتش با رضاخان به معنی حمایتش از قاجاریه نیست تا متهم به دفاع از یک سلسله عقب‌مانده و ارتجاعی نشود.

مصدق و قاجاریه

مصدق گفت: «اولاً راجع به سلاطین قاجار؛ بنده عرض می‌کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده‌اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع کنم





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی

و گمان هم نمی‌کنم که کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار ۳۵۰۰ پلیس جنوب کرد و پس از آن که من استعفا دادم، بعد از ۲۷ روز نوشت که به تصویب جناب رئیس‌الوزرا، آقای سید ضیاءالدین استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بود که من بیایم به تهران و مرا آقای سید ضیاءالدین بگیرد، حبس کند. بنده مدافع این‌طور اشخاص نیستم». مصدق پس از اعلام نظرش نسبت به خاندان قاجار، در مورد رضاخان هم نکاتی را گفت که نشان می‌داد تا چه اندازه دست‌بسته است.

مصدق و رضاخان

مصدق آنگاه افزود: «... اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی ... خودشان می‌دانند که در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند، نه این‌که در حضور من فرموده باشند بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند به آنها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند ... این هم راجع به آقای رئیس‌الوزرا».

مصدق و اصول مشروطیت

مصدق پس از این مقدمات، به سرعت به اصل مطلب پرداخت که در یک مملکت مشروطه، مسئول اجرایی کردن پادشاه، خلاف قانون مشروطه است و این بازگشت به دوران قبل از انقلاب مشروطه است که برای عبور از آن، از مردم ایران خون زیادی بر زمین ریخت. دکتر مصدق گفت: «خوب آقای رئیس‌الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ‌کس تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است، پادشاهش هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند. ایشان پادشاه مملکت می‌شوند آن هم پادشاه مسئول. هیچ‌کس همچو حرفی نمی‌تواند بزند و اگر سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است رئیس‌الوزرا، و حاکم بر همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوییم که سلاطین قاجار بد بوده‌اند، مخالف آزادی بوده‌اند، مرتجع بوده‌اند، خوب حالا آقای رئیس‌الوزرا، پادشاه شد. اگر مسئول شد که ما سیر قهقرایی می‌کنیم. امروز





مملکت ما بعد از ۲۰ سال و این همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود؟! که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این‌طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد!».

مصدق خونخواه شهدای مشروطیت

دکتر مصدق در شرایطی به دوران مشروطه و مبارزات آن اشاره می‌کرد که همه شنندگان به خوبی می‌دانستند غرض از تمامی خون‌هایی که ریخته شد، خون مجاهدین ستارخان و سردار جنگل و کلنل و خیابانی و امثال آنهاست، یعنی کسانی که رضاخان خودش در قتل و کشتارشان دست داشت.

همین رضاخان بود که در محاصره تبریز با مسلسل ماکزیمش به جانب مجاهدین و اردوی ستارخان شلیک می‌کرد. رضاخان مستقیماً در ریختن خون کلنل محمدتقی‌خان و سرکوب و شهادت میرزا کوچک خان هم دست داشت. از این‌رو سخنان مصدق در آن روز را باید در این دستگاه شنید که البته در آن روز برای همه روشن بود مصدق چه می‌گوید.





مصدق و قانون

مصدق در همان جلسه مجلس شورای ملی اضافه کرد: «در مملکت مشروطه رئیس‌الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می‌تواند به واسطه رأی عدم اعتماد مجلس یک رئیس‌الوزاری را بفرستد که در خانه‌اش بنشیند. یا به واسطه تمایل مجلس یک رئیس‌الوزاری را به کار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس‌الوزراء، پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند.

بنده اگر سرم را ببرند، تکه‌تکه‌ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد، زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم. بعد از ۲۰ سال خونریزی؟! آقای سید یعقوب شما مشروطه‌خواه بودید، آزادیخواه بودید، بنده خودم در این مملکت شما را دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید؛ حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزراء باشد، هم حاکم؟! اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟»

مصدق رو در روی نمایندگان مزدور رضاخان

به هر حال مصدق با تمام دست‌بستگی‌هایی که داشت اما حق نمایندگان مزدور رضاخان را هم کف دستشان می‌گذاشت و مراعات هیچکس را نمی‌کرد و آنها را با ناراحتی مورد خطاب قرار داده و می‌گفت اگر می‌خواستید دیکتاتوری دایر کنید پس چرا به دروغ گفتید مشروطه‌خواه هستید!؟

دکتر مصدق خطاب به نمایندگان دست‌نشانده رضاخان گفت: «می‌خواستید از روز اول بیاید بگویید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود. اگر مقصود این بوده، بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم، ولی چرا ۲۰ سال زحمت کشیدیم؟ و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عضو ملل دنیا و دول متمدنه آورده، بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس‌الوزراء داریم، ما شاه غیرمستول داریم که به موجب



مصدق رو در روی
نمایندگان مزدور رضا خان

اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت‌ها مبرا است و فقط وظیفه‌اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد، آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند. آن وقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می‌آورد [و شاه رقعہ آن‌را می‌نویسد]. خوب اگر شما می‌خواهید که رئیس‌الوزراء، شاه بشود با مسئولیت، این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر شاه بشوند بدون مسئولیت، این خیانت به مملکت است».

قانون اساسی چیزی نیست که هر کس از توی خانه‌اش بیاید تغییرش بدهد!
مصدق البته روی غیرقانونی بودن آن جلسه مجلس هم دست می‌گذاشت و روی این نکته هم تذکر می‌داد که: مجلسی که رئیسش همین روزهای اخیر استعفا داده و قانوناً هم مجاز به دست بردن در قانون اساسی نیست، اجازه تغییر سلطنت را ندارد.
مصدق فریاد کشید:

«در صورتی که مجلس رئیس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری، فکر نکرده بیایند اینجا رأی بدهند که ما می‌خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم، قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از توی خانه‌اش بیاید و بگوید می‌خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم».





مصدق و ترک مجلس دست‌نشانده

دکتر مصدق تمام حرف‌هایی را که باید برای ثبت در تاریخ می‌زد، از تریبون همان مجلس زد و بعد هم بلافاصله از مجلس بیرون رفت تا در تغییر غیرقانونی «قانون اساسی» شرکت نداشته باشد! رضاخان با تمهیدات خاص خودش بساط رأی‌گیری و تغییر مورد نظرش را پیشاپیش چیده و همه چیز از قبل تعیین تکلیف شده بود.

مصدق و ۲ نکته اساسی

مصدق آن‌روز در واقع روی دو نکته انگشت گذاشت:

یکی این که رضاخان با اختیارات نخست‌وزیر، یعنی بالاترین مقام اجرایی مملکت، نمی‌تواند

■ پادشاه بشود! یعنی اگر شاه بشود دیگر اجازه دخالت در امور اجرایی را ندارد که این البته چیزی نبود که رضاخان به آن تن بدهد.

■ دیگر این که؛ اساساً تصویب تغییر سلطنت، خارج از اختیارات مجلس شورا است و کار مجلس مؤسسان است.

کما این که وقتی حکومت رضاخان، داستان تغییر سلطنت و برقراری حکومت موقت خودش را به سفارت‌خانه‌های خارجی اطلاع داد، تمامی سفارت‌خانه‌ها بدون استثنا، تصمیم‌گیری در مورد شناسایی حکومت جدید را مشروط به تصمیم مجلس مؤسسان کردند.

حیله‌گری استعمار

انگلستان که خود سلسله‌جنبان ماجرای تغییر سلطنت بود، برای عادی نشان دادن ماجرا، در جواب وزارت خارجه رضاشاه نوشت: نامه شما مبنی به تغییر سلطنت را به انگلستان فرستادیم هر وقت جواب آمد به شما اطلاع می‌دهیم!

مشابه این جواب را سفارت‌های شوروی، ایتالیا، آلمان، بلژیک، مصر، لهستان، ترکیه و فرانسه هم به صورت یکسان دادند، اما سفارت انگلستان روز ۱۲ آبان ۱۳۰۴ در یک نامه جداگانه، به رضا خان جواب داد: «ما حکومت موقت را به شرطی به رسمیت می‌شناسیم که تمامی تعهدات دولت قبلی یعنی قاجاریه را با ما رعایت کنید».





سواد مر اسله جناب سرپرسی لرن وزیر مختار دولت نجیمه

انکلیس بوالا حضرت اقدس پهلوی دامت عظمته

۱۳ آبان ۱۳۰۴ نمرة ۲۶۹

والا حضرت اقدس

مفاد مکاتبه نهم آبان ماه جناب حسن خان مشار را که قبول زحمت فرموده تصمیم مجلس شورای ملی را در الغاء سلطنت قاجاریه و واگذاری ریاست موقتی مملکت را بوالا حضرت نا انقصاد مجلس مؤسسان که دارای اجازه برای تصمیم قطعی راجع بشکل دولت خواهد بود بدو ستدار اطلاع داده بودند باستحضار دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسانیدم بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً بوالا حضرت اقدس اطلاع میدهد که با تفهیم این نکته که تمام عهود و قرار داد ها و غیره منعقد فیما بین مملکتین شناخته و کلیه تعهدات مربوطه بانها کاملاً از طرف حکومت جدید از روی صداقت بموقع اجرا گذارده شود دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود که حکومت جدید را که بر حسب رأی مجلس شورای ملی تأسیس قطعی ایران راجع بطرز حکومت آئینه مملکت معین شده است موافق بشناسند. علاوه بر این با احترام و مسرت خاطر والا حضرت را مستحضر میسازم

۲۸۶

که بموجب همین تفهیم دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اجازه داده اند که داخل روابط راجعه بامورات شده و کار های جاریه را با دولت ایران که در تحت ریاست والا حضرت بر قرار میشود فیصله دم موقع را غنیمت شمرده احترامات قایفه خود را بوالا حضرت اقدس تجدید میسازم

عبدالله (امیر طهماسب) [سر لشکر عبدالله امیر طهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۳۸۶-۳۸۵

تأکید انگلستان بر استمرار قراردادهای استعماری



تأکید انگلستان بر استمرار قراردادهای استعماری

انگلستان به رضاخان «حالی» کرد که برای آنها تنها چیزی که اهمیت دارد، استمرار همان قراردادهای استعماری است و بس! نکته‌ای که البته رضاخان خوب فهمید و به سرعت قبول کرد. اما همین رضاخانی که در برابر انگلستان جز تمکین کاری نمی‌کند هنگامی که یک گام آنسوتر به مردم خود می‌رسد، در عین عوام‌فریبی، از ابراز هر گونه بی‌قانونی و قلدری کوتاه نمی‌آید.

اعلام حکومت نظامی به خاطر اجرای احکام شرع مبین اسلام!

رضا خان پس از تصویب ماده واحده طی اطلاعیه‌یی به مردم گفت من ۲ وظیفه دارم: اول، اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام! دوم، رفاه حال عامه

اما بلافاصله تا خاتمه انتخابات مؤسسان، در تمام مملکت حکومت نظامی اعلام کرد! نظامنامه مجلس مؤسسان را هم خود رضاخان تنظیم و امضا و ابلاغ کرد! تا از همان ابتدا، ملت را به دیکتاتوری عادت دهد.

آخوندهای مرتجع پشت و پناه رضاخان!

روز ۵ آذر ۱۳۰۴ شمارش آرای مؤسسان تمام شد و نمایندگان مجلس مؤسسان روز ۶ آذر معرفی شدند. آخوند سیدابوالقاسم کاشانی هم از تهران در شمار مؤسسائی حضور داشت که دست‌اندرکار تغییر سلطنت و واگذاری آن به رضاخان قزاق بودند! رضاخان سلطنتش را بی‌شک مدیون بسیاری آخوندهای مرتجع دوران خود بود، کاشانی فقط یک نمونه است. روز ۱۵ آذر رضاخان مجلس را افتتاح کرد. روز ۲۲ آذر اصل ۳۶ قانون اساسی تغییر یافت و «سایز» رضاخان دوخته شد و به او تقدیم گردید! آخوندهای سرشناس وقت، اولین صنفی بودند که به او تبریک گفتند. برخی آخوندهای نجف هم تلگراف تبریک برای او فرستادند.





(اعلان از طرف حکومت طهران)

مطابق ماده ۳۹ و ۴۱ قانون انتخابات برای اطلاع عموم اعلان میشود که نه ساعت بعد از ظهر بوم پنجشنبه ۵ آذرماه ۱۳۰۴ استخراج آراء حوزه انتخابیه طهران خانمه بافت و ۲۴ نفر آقایان مفصله الاسامی با آراء ذیل به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب شده اند

- | | |
|------------------------------------|-------------|
| ۱ - آقای احتشام زاده | (۲۲۸۷۶) رأی |
| ۲ - آقای میرزا علی اکبر خان داور | (۲۱۵۵۷) * |
| ۳ - آقای حاج حسین آقا (امین الضرب) | (۲۱۳۸۵) * |
| ۴ - آقای آقا ضیاء الدین نوری | (۲۱۳۷۹) * |

۴۲۸

- | | |
|------------------------------------|-----------|
| ۵ - آقای حاجی سید ابوالقاسم کاشانی | (۲۰۲۷۳) * |
| ۶ - آقای تدین | (۲۰۱۳۷) * |
| ۷ - آقا آینه الله زاده شیرازی | (۱۹۹۵۳) * |

عبدالله (امیرطهماسب) [سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی] تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی - ص ۴۲۸-۴۲۷

پایان رسمی مشروطیت

روز سوم اردیبهشت ۱۳۰۵ تاج گذاری انجام شد و به این ترتیب، تمامی آنچه که با انقلاب مشروطه و امضای فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۵ آغاز شده بود، درست ۲۰ سال بعد با جشن تاج گذاری رضاشاه، به یک دیکتاتوری دیگر ختم شد در حالی که بسیاری سرداران و مجاهدان انقلاب مشروطه به دست رضاخان در خاک خفته بودند.







فصل سوم

پایان حقارت بار کار دیکتاتور







حقارت دیکتاتورها

دیکتاتوری رضاخانی ۱۵ سال بعد به سادگی تمام توسط همان کسانی که او را آورده بودند به پایان رسید. سفارت انگلستان در تهران با یک تلگراف ۳ خطی، او را عزل و از مملکت اخراج کرد!

متن کامل تلگراف سفارت انگلستان به رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین از این قرار است:

«ممکن است اعلیحضرت لطفاً از سلطنت کناره گیری کرده و تخت را به پسر ارشد و ولیعهد واگذار نمایند؟ ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و از سلطنتش حمایت خواهیم کرد. مبدا اعلیحضرت تصور کنند که راه حل دیگری وجود دارد».

رضاخان در یک نگاه

رضاخان پس از کشتار شماری از سرداران مشروطه و قلع و قمع مهم ترین نیروهای آزادیبخش مردم، قدرت را با کمک انگلستان در ایران به دست گرفت. او آن چنان سرسپرده انگلستان بود که «سرکلارمونت اسکراین» مأمور تبعید وی از ایران، در کتاب خود به اسم «شترها باید بروند» نوشت: «رضاشاه هنگام رفتن به تبعیدگاه می گفت: شما می گوئید که به ایران به عنوان یک کانال ارتباطی جهت حمل تجهیزات جنگی به شوروی احتیاج داشتید، (در این صورت) به جای عملیات اگر مرا مطلع می ساختید من می توانستم تمام راه آهن سراسری ایران را در اختیارتان بگذارم».





رضاخان، نمونه‌ای سمبلیک از دیکتاتورهایی است که حضورشان در صحنه سیاست و هرم قدرت، برآیند اشتراک منافع استعمار و ارتجاع مذهبی است. رضاخان با حمایت مستقیم ژنرال ادموند آیرون‌ساید، فرمانده کل نیروهای بریتانیا در ایران، کودتای ۱۲۹۹ را انجام داده بود و در کودتای ۱۳۰۴ نیز ضمن داشتن حمایت انگلیس، از حمایت آخوندهای حوزه و افرادی مانند سیدابوالقاسم کاشانی هم برخوردار بود. بی‌سبب نبود که در زمان او برای اولین بار تأمین بودجه دولتی برای مدارس آخوندی برقرار شد، آخوندها از خدمت نظام وظیفه معاف شدند و... او با چنین وابستگی‌های دوسویه‌ای، تا آخرین روز حکومتش، با دیکتاتوری مطلقه سلطنت کرد، اما همین پادشاه قدر قدرت قوی شوکت، در عرض چند ساعت با اولین اشاره انگلیسی‌ها از سلطنت خلع و به خارج از ایران پرتاب شد.

سلطنت مطلقه

رضاشاه از بهار ۱۳۰۵ تا تابستان ۱۳۲۰ حدود ۱۵ سال بر ایران سلطنت کرد. او پیش از





پایان حیات بار کار دیکتاتور

این نیز، از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ خورشیدی در واقع تعزیه گردان اصلی قدرت و سیاست در ایران بود و در مجموع می‌توان گفت حدود ۲۰ سال در ایران یک دیکتاتوری تقریباً مطلقه برپا کرد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اخراج رضاشاه از ایران، دکتر مصدق به مناسبت‌های مختلف، نکاتی را درباره سیاست‌های ضدملی رضاشاه عنوان کرد که از نظر تاریخی، گواهی‌های بارزشی به حساب می‌آیند.

یکی از آنها سخنرانیهای دکتر مصدق در باره ایجاد راه‌آهن در چارچوب منافع استعماری بود.





فصل چهارم

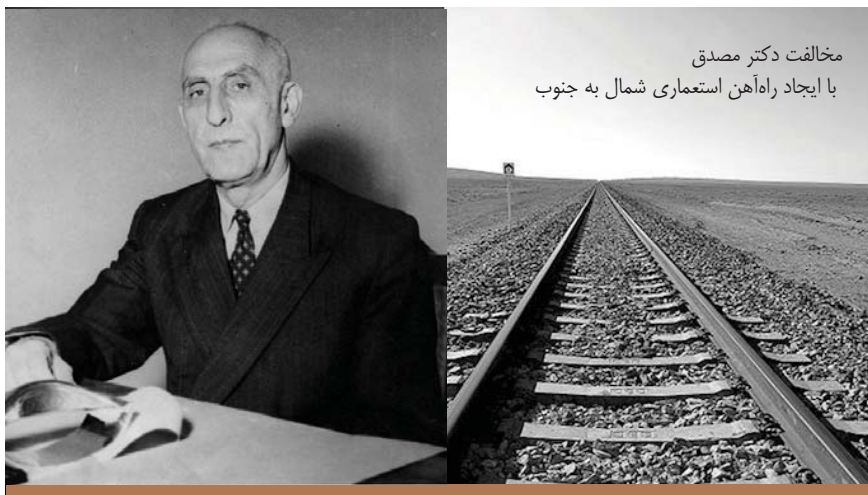
رضاشاد و راه آهن







رضا شاه و راه آهن



رضاشاه و راه آهن

راه آهن ایران، حداقل برای ایرانیان و علاقه‌مندان مسأله ایران، یکی از بحث‌برانگیزترین راه آهن‌های جهان بوده است. راه آهنی که به قول روزنامه‌های همان روزگار، تنها راه آهنی بود که هیچ‌یک از قطب‌های جمعیتی ایران را به همدیگر وصل نمی‌کرد، خاصیت ترانزیت نداشت و تنها ویژگی‌اش، امکان سوق‌الجیشی آن، برای امپراتوری بریتانیا بود تا اگر زمانی لازم باشد بتواند به اتحاد شوروی (رقیب دیرین و اکنون تضاد اصلی) دسترسی داشته باشد.

اهمیت راه آهن

راه‌های ارتباطی برای چرخش امور تجارت و حمل و نقل لازمه رشد صنعت و بورژوازی است. از این رو در اواخر قرن نوزده راه آهن و تلگراف برای پیشرفت سرمایه‌داری نقش تعیین‌کننده داشت. در واقع شبکه راه آهن و تلگراف سلسله‌اعصاب و سیستم گردش خون دنیای جدید بود.

بنابه اطلاعات سالنامه آماری ۱۹۱۵، دولت آلمان و هم‌چنین بایگانی امور راه آهن سال ۱۸۹۲، رشد سرمایه‌داری و سرمایه مالی در مجموعه اقتصاد جهانی با سرعت گسترش



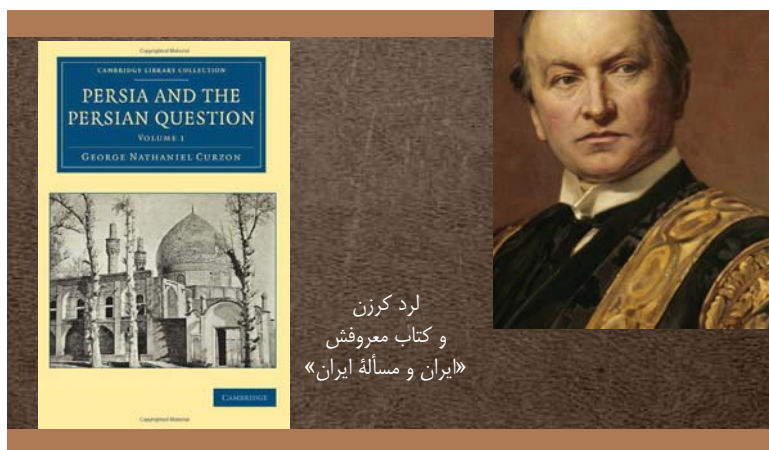


مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی

شبکه راه‌های آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل و نیمه‌مستقل آسیا و آمریکا رابطه مستقیم داشته است. از اینجا می‌توان اهمیت راه‌آهن را برای قدرت‌های مسلط آن روزگار و استراتژی نظامی آنها دریافت. مانند راه‌آهن قسطنطنیه - بغداد برای آلمانها یا راه‌آهن ایران برای انگلیس که از بابت سوق‌الجیشی به آن نیازمند بودند. در چنین دستگاهی بود که انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند از طریق راه‌آهنی که با پول مردم ایران ایجاد کردند، خودشان را یا از بنادر جنوبی ایران یا از طریق راه‌آهن بصره - بغداد - خانقین، به دریای خزر یعنی مرز جنوبی رقیبشان روسیه شوروی برسانند. احمدشاه با همه بی‌خاصیتی‌اش، با چنین طرحی مخالفت کرد ولی رضاشاه اجرای آن را به عهده گرفت. حسین مکی در زندگینامه احمدشاه این را مفصل شرح داده است (گذشته چراغ راه آینده ص ۲۵).

سندی از وزارت خارجه بریتانیا

لرد کرزن (Lord Curzon) وزیرخارجه بریتانیا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و بانی قرارداد استعماری ۱۹۱۹ (وثوق‌الدوله) در کتاب معروفش به اسم «ایران و مسأله ایران» در مورد نیاز بریتانیا به راه‌آهن در ایران، در همان زمان نوشته: «از سال‌های ۱۸۷۰ میلادی به بعد دولت انگلیس در فکر گسترش خط راه‌آهن در ایران بوده است».





نیاز انگلستان به راه آهن برای دسترسی سریع آنها از بنادر خلیج فارس به سواحل دریای خزر و مرزهای جنوبی روسیه، با وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه، شدت بیشتری گرفت. بریتانیا به یک راه سهل و ارزان با امنیت بالا در این مسیر احتیاج داشت. طرح راه آهن شمالی جنوبی ایران، جوابگوی این نیاز استراتژیک انگلستان بود. دکتر مصدق که از مخالفان جدی طرح راه آهن شمالی جنوبی رضاشاه بود، در خاطرات خود نوشته است: «گفتم هر کس به این لایحه (احداث راه آهن) رأی بدهد خیانتی است که به وطن خود نموده است. (این حرفم) شاه فقید (یعنی رضاشاه) را عصبانی کرد... در بادی امر نظریاتم این بود: راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد، نه فقط در ایران بلکه در بسیاری ممالک دیگر که عده ساکنان آن کم است، مفید نیست» (خاطرات و تالمات مصدق، انتشارات علمی تهران ۱۳۶۵، ص ۳۵۰ و ۳۵۱).

نقشه راه آهن ایران، پیش از رضاشاه، کشیده شده بود!

ساختن راه آهن شمالی - جنوبی ایران، سال ۱۳۰۶ آغاز شد و به گفته مصدق ۱۲ سال طول کشید. در حالی که نقشه آن راه آهن، سال ها پیش از ظهور رضاشاه، توسط انگلستان کشیده شده بود و حتی قبل از کودتای ۱۲۹۹، طرح آن، همراه با نقشه مسیرش در کتابی به اسم «سیاست انگلیس در ایران» توسط یک دیپلومات هلندی ساکن ایران در سال ۱۹۱۷ (سال ۱۲۹۶ هجری شمسی) در آمستردام منتشر شده بود.

این سند که اکنون نیز در کتابخانه سلطنتی بلژیک در دسترس همگان است، ثابت می کند که طرح راه آهن جنوب به شمال که رضاشاه کشید، یک طرح استعماری انگلستان برای منافع و پیشبرد اهداف خودش بوده است. وقتی این مسیر در انگلستان طراحی شده بود، رضاخان قزاق ساده ای بیش نبود. استعمار انگلیس رضاخان دیکتاتور را برای اجرای این قبیل طرح های استعماری به خصوص در مورد نفت و استفاده از موقعیت استراتژیکی ایران روی کار آورد.

یک سند تاریخی درباره راه آهن ایران

سال ۱۹۱۷ میلادی، اسناد راه آهنی که بریتانیا در نظر داشت در ایران احداث کند، در یک کتاب افشاگرانه در هلند منتشر شد. نقشه و اطلاعات آن طرح را سال ها بعد یک





مصدق و رضاشاهان یک گواهی تاریخی

دانشجوی ایرانی در اروپا به اسم مهندس عطایی که سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در برلین تحصیل می‌کرده، به دست‌آورد و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به‌عنوان یک طرح استعماری افشا کرد، اما به فاصله کمی آن‌چنان تحت فشار قرار گرفت که در اتاق انتظار سفارت ایران در برلین خودکشی کرد. بعدها سرمقاله روزنامه مرد امروز شماره ۴۰ مورخ ۲۳ تیر ۱۳۲۴ این مورد را افشا کرد (گذشته چراغ راه آینده، ص ۲۶ - ۲۵).

توضیحات دکتر مصدق در باره راه‌آهن

با تمام این اوصاف، رضاشاه، راه‌آهن ایران را طبق خواسته بریتانیا و البته با پول مردم ایران احداث کرد و مطلقاً هم نه به حرف مصدق و امثال مصدق گوش کرد و نه به منافع مردم ایران فکر کرد. مصدق در مجلس ششم در این باره گفت:

«اگر راه‌آهن ما یک فایده ببرد از ترانزیت مال‌التجاره اروپا به آسیا خواهد بود و این خطی که امروز اجازه داده می‌شود... کاملاً برخلاف مصالح مملکت است... امروز می‌خواهید ۳۰ میلیون پولی را که در دست مردم است و در واقع هستی این ملت و مملکت را به یک راهی صرف کنید، یک قدر دقت کنید» (نطق دکتر مصدق در جلسه ۲۳۲ مجلس شورا، منبع: گذشته چراغ راه آینده ص ۲۶).

دکتر مصدق بعدها در سال ۱۳۲۴ و به مناسبتی در مجلس، حرف‌های خود، پیش از تأسیس راه‌آهن را یادآوری کرد و عمق خیانت رضاشاه را تشریح کرد و گفت:

«همه آقایانی که در دوره پنجم و ششم بوده‌اند می‌دانند که من صحبت کرده‌ام، به‌خاطرشان می‌آید و ورقه کبود هم دادم. من گفتم این راه‌آهن... باید غرب ایران را به شرق ایران مربوط کند که ترانزیت هم داشته باشد و مال‌التجاره و مسافران اروپا دیگر نباید از بحر احمر و دریای هند برونند به بمبئی! بلکه از این راه، ۳ روزه آنها را ببرند هندوستان. ولی... این عملی نشد و من می‌دانستم که این خرجی که می‌شود برخلاف مصالح مملکت است» (کتاب سیاست موازنه منفی، ج ۲، ص ۸۵ نطق مصدق در مجلس و کتاب گذشته چراغ راه آینده، ص ۲۶).

تأیید حرف‌های مصدق توسط کارشناسان

آناتول تریسکی در کتاب تاریخچه راه‌آهن ایران (چاپ سال ۱۳۲۶، تهران ص ۲) به‌روشنی





توضیح داده رضاشاه در احداث راه آهن ایران چگونه مجری طرح انگلستان بود. تریسکی: «ملاحظات سیاسی و نظامی بیش از همه ذهن رضاشاه را مشغول کرده بود... تصمیم گرفتند که خط به هیچ شهر بزرگ به جز پایتخت نرود و بیشتر از مناطق چادر نشین... بگذرد».

مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه) نیز جنبه دیگر این طرح استعماری را در کتاب «خاطرات و مخاطرات» خود درباره طرح احداث خط آهن روشن کرده است. مخبر السلطنه: «دکتر مصدق اعتقاد داشت که هزینه و زمان اجرای چنین طرحی توجیه اقتصادی و فنی ندارد. دلیل آن هم کاملاً روشن بود زیرا شهرهای مهم و اقتصادی ایران که شامل تهران، اصفهان، شیراز، همدان، مشهد، رشت و کرمانشاه بودند در مسیر این طرح قرار نداشتند» (مهدی قلی هدایت، خاطرات و مخاطرات، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۴، ص ۳۲۲).

یک مقایسه آماری در بیان یک خیانت استعماری

نکاتی که دکتر مصدق گفته بود تماماً کارشناسی و البته میهن پرستانه بود. مقایسه آمار دخل و خرج راه آهن در همان سال ها، نشان دهنده ماهیت استعماری طرحی بود که رضا شاه با دود و دم بسیار، مأمور به انجام آن بود. دکتر مصدق در خاطرات خود این نکته را توضیح داده و نوشته است: «در جلسه ۱۳۰۵ اسفند مجلس شورا گفتم برای ایجاد راه، دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود، ما را به جهنم! و علت بدبختی های ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند. و اکنون آنچه از این راه آهن ایران عاید می شود، مبلغی در حدود ۲۸۰ میلیون تومان است که ۵۵ درصد آن صرف هزینه های اداری... و ۴۵ درصد بقیه به مصرف تعمیرات رسیده است. و از بابت سود سرمایه و استهلاک، دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید به دوش مالیات دهندگان گذارده شود. ساختن راه آهن در این خط، هیچ دلیلی نداشت جز این که می خواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی را که دولت از معادن نفت می برد، (دوباره) وارد انگلیس کند...».





در جلسه ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آنکه ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت میرسد و راهی که بمنظور سوق الجیشی ساخته شود ما را بجهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند.

در جلسه ۹ اردی بهشت ۱۳۰۶ متمثل باین مثال شدم که شخصی گفت از درشکه های کرایه به تنگ آمده ام هرکجا پیاده میشوم باید مدتی راجع بکرایه با صاحب درشکه بحث کنم. در نقاطی هم که درشکه نیست آن را از نقاط دور بخواهم و کرایه گزافی بدهم. احتیاج شخص من هم آنقدر نیست که بتوانم از عهده ی خرج یک درشکه ی شخصی برآیم. باو گفتند که یک درشکه تهیه کنید هروقت مورد احتیاج خودتان است از آن استفاده کنید و هر وقتی هم که احتیاج ندارید آن را کرایه دهید و قسمتی از مخارج خود را بدین طریق جبران نمائید. این مثال در راه آهن بین المللی کاملاً صادق است، یعنی آنقدر که در خود مملکت مورد احتیاج است از آن استفاده می کنند و ضرر خود را هم از حمل و نقل بین المللی جبران می نمایند.

و اکنون آنچه از این راه آهن ایران عاید میشود مبلغی در حدود دو بیست و هشتاد و هشت میلیون تومان است که پنجاه و پنج درصد آن صرف هزینه های اداری که پانزده هزار کارمند و بیست هزار کارگر از آن استفاده میکنند و چهل و پنج درصد بقیه بمصرف تعمیرات رسیده است و از بابت سود سرمایه و استهلاك دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید بدوش مالیات دهندگان گذارده شود.

ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن بایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقمندی دولت انگلیس بفروش آهن بقدریست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دوره ی تقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع بکار کرد به «دنيس رایت» کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ بایران وارد نشده بود هر چه زودتر بدولت ایران تقدیم کند (۱)

ه اصل: اول (۱.۱).

(۱) خاطرات ایدن طبع پاریس، صفحه ی ۲۴۲

ایرج افشار. خاطرات و تآلمات دکتر محمد مصدق. تهران، چاپ پنجم ص ۳۵۱ به بعد





«هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت. با این‌که همگان به سودمندی راه‌آهن شرق و غرب چه از لحاظ تجاری و چه از لحاظ نظامی آگاه بوده و اعتقاد داشتند که این مسیر کاربردهای فراوانی دارد، ولی رضاشاه آن را نپذیرفت. این موضوع... ناشی از نفوذ انگلیسی‌ها بر دستگاه سیاست‌گذاری رضاشاه بود» (ایرج افشار، خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، تهران، چاپ پنجم، ص ۳۵۱ به بعد).

علت پانگرفتن صنایع مادر در ایران

مصدق، علت پانگرفتن صنایع مادر از قبیل ذوب آهن در ایران را هم از پیامدهای همین خط استعماری می‌دانست و در کتاب خاطراتش در پاسخ به دعاوی و لاف و گزاف‌های محمدرضا شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» مفصل به آن اشاره کرده و می‌نویسد: «علت سرنگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است...». علاقمندی دولت انگلیس به فروش آهن به قدری است که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهر ۱۳۳۲ که «ایدن» (وزیر خارجه انگلیس)... به «دنيس رایت» کاردار سفارت انگلیس در تهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ به ایران وارد نشده بود، هر چه زودتر به دولت ایران تقدیم کند و الحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و در آخر کتاب «مأموریت برای وطنم» در فصل ۱۴ می‌فرماید: «تأکید کردم و از وزیر مسئول خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن، تاریخ معینی را تعیین کند و "ژرژ پنی" یکی از مدیران عالی‌رتبه شرکت "یونایتد استیل" بزرگترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم به ایران آمد تا بتواند به‌طور مستقیم با عده‌یی وزرا و سایر مقامات عالی‌ه دولتی راه‌آهن، راجع به فروش ریل مورد احتیاج... وارد مذاکره شود».

تفاوت «راه‌کار» مصدق و رضاشاه

مصدق خاطرنشان کرده بود برخلاف لاف و گزاف‌های محمدرضا شاه «از روز شروع ساختمان (راه‌آهن) تا اتمام آن ۱۲ سال طول کشید و چنان‌چه در ظرف این مدت عواید نفت به مصرف کارخانه قند رسیده بود رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه‌های قند هم می‌توانستند خط راه‌آهن بین‌المللی را احداث کنند که باز





والحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی بدست آورده‌اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده‌اند و در آخر کتاب «مأموریت برای وطن» در فصل ۱۴ میفرمایند «تأکید کردم و از وزیر مسؤل خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن تاریخ معینی را تعیین کنید» و زرج پشی یکی از مدیران عالیرتبه‌ی شرکت یونایتد استیل بزرگترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم بایران آمد تا بتواند بطور مستقیم با عده‌ای وزراء و سایر مقامات عالی‌ی دولتی راه‌آهن راجع بفروش ریل مورد احتیاج [و] توسعه‌ی شبکه‌ی این راه وارد مذاکره شود. (۱)

در آن روزهایی که لایحه‌ی راه‌آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عوائد نفت چهارده ملیون و به تعبیر امروز در حدود دویست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانه‌ی قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آنوقت وارد کشور میشد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می‌توانست بعد از سه سال از کارخانه‌های قند بهره‌برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند بخارج میرفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس بلاایحه‌ی خط راه‌آهن جنوب و شمال رأی داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع بعمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب «مأموریت برای وطن» فرموده‌اند «مهندسین تصدیق می‌کنند که راه‌آهن سرتاسری ایران که پدرم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ بپایان رسید شاید جالب‌ترین راه‌آهن طولی باشد که با این سرعت ساخته شده است» از روز شروع ساختمان تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در ظرف این مدت عوائد نفت بمصرف کار [خانه] قند رسیده بود رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه‌های قند هم می‌توانستند خط راه‌آهن بین‌المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت.

(۹)

نمونه‌ی دیگری از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکده‌ی پزشکی که به‌مناسبتی برامسر سفر کرده بود درباره‌ی مسافرتش سؤالاتی میکند. وی میگوید که هر چند در مسافرت بوی خوش گذشته ولی وضع راهها بسیار بد و محتاج به‌رممت اساسی است. مصدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ می‌گوید که اصولاً این قبیل مسافرتها لزومی ندارد و بهتر است انسان در

(۱) روزنامه‌ی کیهان شماره‌ی ۵۴۹۷ مورخ ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۴۰





رضا شاه و راه آهن

عرض می‌کنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت». و این در واقع داستان راه‌آهنی است که رضاشاه در جهت منافع انگلستان ساخت. برای اجرای طرح‌های نظامی بریتانیا در مرزهای جنوبی دولت شوروی بعد از انقلاب اکتبر - برای بازاریابی آهن بریتانیا در ایران - و نهایتاً هم عاملی شد برای اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و دسترسی بریتانیا به مرزهای شوروی، امری که رضاشاه خودش هم موقع اخراجش از ایران به آن اشاره کرده بود.



مصدق:

ساختن راه‌آهن در این خط (شمالی - جنوبی) هیچ دلیلی نداشت، جز اینکه می‌خواستند از آن استفاده سوق‌الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی را که دولت از معادن نفت می‌برد، (دوباره) وارد انگلیس کند.





فصل پنجم

رضاشاه و خیانت در قراردادهای نفتی







رضا شاه و خیانت در قراردادهای نفتی



رضاخان و آخوند کاشانی و دیگر آخوندهایی که او را به سلطنت رساندند در مجلس مؤسسان تقلبی رضاخانی

کارنامه مختصر رضاخان

رضاخان قزاق در جریان سرکوب بسیاری از جنبش‌های آزادیخواهانه مردم ایران در انقلاب مشروطه، مورد توجه انگلستان قرار گرفت و توسط فرمانده کل نیروهای انگلیسی در ایران، ژنرال ادموند آیرون‌ساید، مسئول اجرای کودتای ۱۲۹۹ شد. رضاخان از آن پس به سرعت پله‌های قدرت را طی کرد و با سرکوب تمام‌عیار انقلاب مشروطیت ایران، یک دیکتاتوری سلطنتی دیگر به اسم خود (سلسله پهلوی) راه‌اندازی کرد. وی مجری سیاست‌های امپراتوری بریتانیا در ایران شد. یکی از بزرگترین خیانت‌های رضاشاه به منافع ملی ایران، تمدید ۳۲ ساله قرارداد نفت داری بدون دریافت حق‌السهم ایران بود. چنین بود که یک قزاق ساده و بیسواد، ایران و انقلاب مشروطیت را که بزرگ‌ترین انقلاب دموکراتیک در این منطقه از جهان بود، به قهقرا برد و ایران باز هم از رشد طبیعی و تکامل اجتماعی خود بازماند. هم‌چنین با نگاهی به سیاست‌های نفتی رضاشاه، چگونگی پیوستن یک قزاق نادار و بی‌چیز به جمع میلیونرهای عصر خود روشن می‌شود.





نگاهی به سیاست‌های نفتی رضاشاه

ناصرالدین شاه، در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ هجری شمسی) قراردادی با یک تاجر انگلیسی آلمانی تبار به اسم «بارون ژولیوس دو رویتر» بست و امتیاز استخراج نفت ایران را به وی واگذار کرد. این قرارداد با مخالفت مردم منتفی شد به‌خصوص که روسیه تزاری هم این قرارداد را در تعارض با منافع خود می‌دید.

۲۹ سال بعد در سال ۱۹۰۱ مظفرالدین شاه، طی قراردادی، امتیاز استخراج نفت در سراسر ایران به‌استثنای خطه شمالی کشور را که منطقه نفوذ روس‌ها محسوب می‌شد، به مدت ۶۰ سال به «ویلیام ناکس دارسی» سرمایه‌دار انگلیسی داد. «دارسی» متعهد شد سالانه مبلغ ۲۰ هزار لیره وجه نقد و معادل همین مبلغ از سهام شرکت و نیز ۱۶ درصد از منافع خالص خود را به دولت ایران بپردازد.

۱۳ سال بعد (سال ۱۹۱۴) دولت انگلستان، طی معامله‌یی با «دارسی» به جای او طرف حساب ایران شد. این همان روزگاری است که چرچیل بعداً راجع به آن گفت: «نفت ایران هدیه‌ای از سرزمین پریان!».

رضاشاه، اسناد نفت را به نفع بریتانیا نابود کرد

در اختلاف‌های بعدی میان ایران و انگلستان، رضاشاه عامدانه و با توپ و تشر ساختگی، پرونده قراردادهای فیما بین را از بین برد و جلوی چشم وزیرانش آن‌را در بخاری انداخت. مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)، نخست‌وزیر وقت، در کتاب خود، «خاطرات و خطرات» می‌نویسد: «شب ششم آذر (۱۳۱۱) تیمور تاش، دوسیه (پرونده) (نفت) را به هیأت (وزیران) آورد. شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند: دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است. بخاری می‌سوزد. دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری!».

مصطفی فاتح، معاون شرکت نفت انگلستان و ایران و نویسنده کتاب «۵۰ سال نفت ایران» نوشته: «در پرونده مزبور، همه نامه‌های متبادله بین وزیر دربار و شرکت (موجود) بود. موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه‌های شرکت را برای تأیید اظهارات خود در شورای جامعه ملل ارائه دهند، ملاحظه کردند که اسناد مهمی را از دست داده‌اند» (کتاب ۵۰ سال نفت ایران).





رضاشاه، بین ایران و شرکت نفت انگلیس، حد وسط را گرفت!

«لرد کدمن»، رئیس انگلیسی هیأت‌مدیره شرکت نفت، بعدها در شرح خاطرات خود نوشت: «رضاشاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و... پس از استماع طرفین، حد وسط را گرفت و دستور داد که حق الامتیاز را به ۴ شلینگ در هر تن (۲ شلینگ پایین‌تر از پیشنهاد دولت ایران) کاهش دهند و تمدید امتیاز قرارداد را نیز پذیرفت» (ایرج ذوقی، اقتصاد سیاسی نفت و مسائل نفت ایران، پاژنگ، ۱۳۷۵).

نمونه‌ای از استکبار ستیزی رضاشاه!

تقی‌زاده، امضاکننده همان قرارداد خائنانه از جانب رضاشاه، در مجلس پانزدهم در مورد قرار داد ۱۹۳۳ گفت: «جالب اینجاست برای همین قرارداد که... موجب لعن آیندگان... بود با تبلیغات فراوان جشن‌ها گرفتند و به‌عنوان پیروزی بزرگ، به خورد ملت از همه جا بی‌خبر دادند!» (مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۳۰۲).





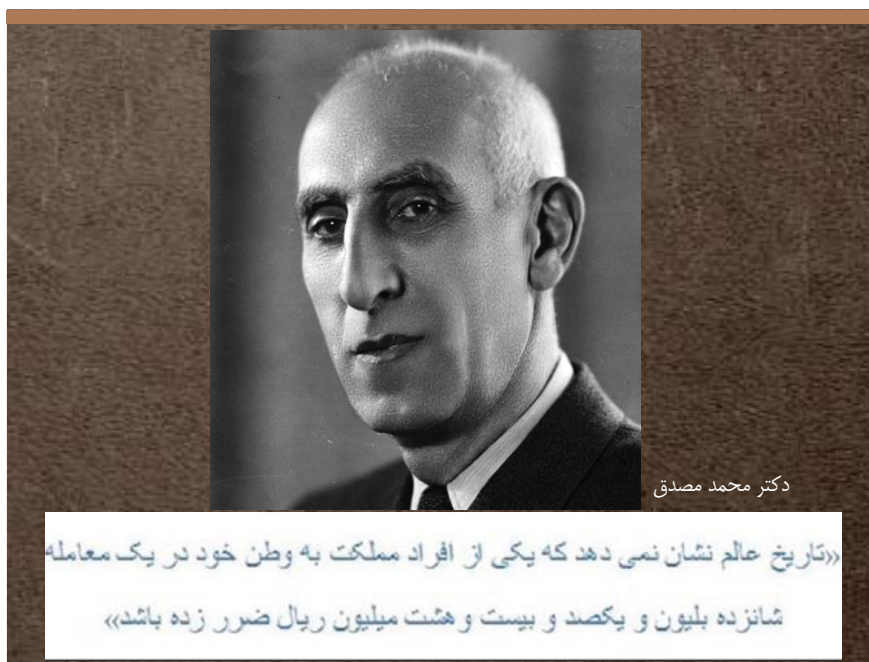
تصاویری از جشن لغو قرارداد داری (۱۹۳۳ میلادی)

رضاشاه، قرارداد
«داری» را به نفع
بریتانیا تمدید کرد و
هم‌زمان برای لایوشانی
خیانت خود، جشن
ضد استعماری گرفت!

یک قلم از خیانت‌های رضاشاه

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، ابعاد خیانت رضاشاه در مورد قرارداد نفت را افشا کرد و گفت: «اگر امتیاز داری تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱ به بعد، دولت نه تنها به‌صدی ۱۶ عایدات حق داشت، بلکه صد عایدات حق دولت بود... بنابراین، صدی ۸۴ از عایدات که در سال ۱۹۶۱ حق دولت می‌شود، بر طبق قرارداد جدید، کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می‌برد. ۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار (لیره‌ای) ۱۲۸ ریال، ۱۶ میلیارد و





یکی از خیانت‌های رضاخان از زبان دکتر مصدق

۱۲۸ میلیون ریال می‌شود و تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که یکی از افراد مملکت، به وطن خود در یک معامله، ۱۶ میلیارد و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد. و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!

از تمدید مدت، نه تنها دولت از این مبلغ محیرالعقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد، بعد از سال ۱۹۶۱ بلا تکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت به کار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند... آن روزی که سیاست یک‌طرفی بود ۳۲ سال امتیاز نفت جنوب تمدید شد و از روی حداقلی که خود کمپانی برای عایدات دولت معین نمود، متجاوز از ۱۶ بلیون ریال از کیسه ملت رفت و نسل‌های آتیه را از چنین عایدات هنگفتی محروم کرد. نسل‌های آتیه هر قدر نفرین کنند کم کرده‌اند» (بخشی از نطق مصدق در ۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم منبع - کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۴۲).





اسباب کار بها و تحویل می دهند ، و برای خود فکر کار دیگری می کنند .
اگر امتیاز داری تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود . فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچ وقت از ۷۵۰ هزار لییره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامه داری از حیث منافع دولت مساوی باشد ، یعنی ۷۵۰ هزار لییره حداقلی که در امتیازنامه جدید معین شده با صدی ۱۶ عایدات امتیازنامه داری برابری کند . بنابراین صدی ۸۳ از عایدات که در سال ۱۹۶۱ حق دولت می شود بر طبق قرارداد جدید کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می برد .
۱۲۶ میلیون لییره انگلیسی از ۱۲۸ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال ۱۶۰۰ ۱۲۸ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال می شود و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بلین و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند !

از تمدید مدت نه تنها دولت ایران از این مبلغ محیرالعقول محروم شد ، بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد و بعد از سال ۱۹۶۱ بلا تکلیف ماند و معلوم نبود که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید به کار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۳ از منافع شرکت را ببرند ، و از همه مضحک تر این است که ماده ۱۰ متمم بودجه سال ۱۳۳۱ در چهار خرداد از مجلس این طور گذشته است :

" الف - مبلغ ۳۵ هزار لییره از محل ذخیره مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آمده است از قبیل اعزام هیئتی به ژنو برای مذاقعه حقوق مذکور و استشاره از متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و به خرج منظور دارد . "

آن چه از اسناد و مدارکی که در صفحات قبل ارائه شد برمی آید این است که :

۱ - شرکت نفت انگلیس و ایران و سهامدار اصلی آن دولت انگلیس از جنگ اول بین المللی به بعد چندین مرتبه جهت تغییر مبنای احتساب حق امتیاز و تبدیل آن از ۱۶٪ سود خالص به مبلغ معینی در هرتن چندین مرتبه به دولت ایران مراجعه کرده بود . لکن تمام متخصصینی که طرف مشورت دولت قرار گرفته بودند ، این امر را به زیان ملت ایران تشخیص داده و دولت را از آن منع کرده بودند !

از آن جمله ماکلین تاک حسابدار قسم خورده انگلیسی و ارمیتاز اسمیت مستشار مالیه ایران نیز صراحتاً " اعلام داشته بودند که این اقدام به صرفه و صلاح ایران نیست .

۱: کتاب سیاست موازنه منفی از صفحه ۱۶۷ تا ۱۷۸ جلد اول .

۲: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحه ۲۸۲ .





رضاشاه سهم نفت خودمان را هم خرج نیازهای انگلستان کرد!

دکتر مصدق هم‌چنین خاطرنشان کرد: «هر قدر هم که در امتیازنامه از عایدات شرکت برای خودمان سهم معین کنیم وقتی که دولت نتواند به حساب شرکت رسیدگی کند، نقش بر آب است».

مصدق اضافه کرد: «در هر امتیاز آن چیزی که بیش از همه، امتیازدهنده را تشویق می‌کند آن است که بعد از یک مدتی قائم‌مقام، صاحب امتیاز می‌شود و ما دیدیم که در امتیاز داری این حق به چه نیرنگی از دست ما رفت».

تمدید خائنانه قرارداد «داری» واگذاری مستقیم ثروت ملی ایران به انگلیسی‌ها بود. اما حتی پول آن بخشی از نفت که عاید خودمان می‌شد هم، باز در واقع هزینه نیازهای استراتژیک انگلستان در ایران شد! یک مورد آن را دکتر مصدق در مجلس چهاردهم افشا کرد و گفت: «هرگاه به محاسبه عواید نفت جنوب رجوع کنند معلوم خواهد شد که عواید مزبور منحصرأ در راه سیاسی خرج شده است. عواید مزبور به مصرف راه‌آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ما سرتاپای ضرر است رسید که قبل از احداث آن، بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم و روزگار هم گفته‌های مرا تأیید کرد و هم‌چنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید، زیرا ما با دول مجاور خیال جنگ نداشتیم که محتاج به آن در مهمات شویم و اگر آن مهمات برای ما بود، پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت» (نطق مصدق در ۷ آبان ۱۳۲۳).







فصل ششم

فساد مالی و سیاسی رضاشاه







فساد مالی شاه و ولیعهد!

مصدق روی فساد مالی دربار شاه و پسرش هم دست می گذاشت و در این رابطه چه در دوره رضاشاه و چه در دوره محمدرضاشاه، رضاشاه و پسرش را افشا می کرد. از جمله در مجلس چهاردهم ضمن اعلام منبع درآمد خودش گفت: «زندگی من از خانه‌یی که به (بخش) روابط فرهنگی شوروی اجاره داده‌ام و چند مستغل (خانه یا دکانی که اجاره دهند) دیگر، اداره می شود. من آنچه که تصور می نمودم که از زندگی متوسط، اضافه دارم سال هاست وقف بیمارستان نموده‌ام و آنجا را مجاناً و بلاعوض اداره می کنم. من از زندگی متوسط تجاوز ننموده و از تجمل بیزارم و به چیزهایی که زائد از مایحتاج زندگی است، عادت ندارم» (بخشی از نطق مصدق درباره سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ج ۱ ص ۲۳۰).

«عرض شد موقع آمدن به حضور، چشمم به سردر سنگی (کاخ) افتاد. (گفتم) این بنای با عظمت را اعلیحضرت برای چه می خواهند! گفتند «در» خانه من است مگر من خانه نمی خواهم؟! عرض کردم خانه حقیقی شاه قلب ملت است اگر آن را دارند، احتیاجی به این‌ها ندارند.

فرمودند دیگر بگویید. عرض شد از بستن طاق نصرت در ولایات و آوردن مردم با لباس‌های عاریه به استقبال شاه مقصود چی است؟» (بخشی از نطق مصدق در مجلس چهاردهم - ۱۳۲۳).





ثروت یک قزاق ساده!

یکی از جدی‌ترین نکاتی که پیرامون دزدی‌ها و چپاول مالی رضاشاه مطرح شد اما تنها پس از اخراج او از ایران امکان علنی کردنش پیدا شد، میزان ثروت رضاشاه بود که پیش از سلطنت هیچ ثروتی نداشت و به قول پسرش محمدرضاشاه، تنها یک قزاق فقیر بود. در مورد میزان دارایی‌های رضاشاه اعداد و ارقام مختلفی مطرح شده اما نکته قابل توجه این است که به شهادت اسناد، تمام آن عدد و رقم‌های متفاوت، یک وجه مشترک دارند و آن، نجومی بودن آن‌هاست.

روزنامه آژیر شماره ۱۸۸ مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۲۳ در این مورد نوشته است: «سپرده رضاخان در بانکهای خارج، مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار حدس زده می‌شود!» (گذشته چراغ راه آینده، ص ۱۱۲).

گزارش شهرداری تهران در همان دوران نیز قابل توجه است که پس از اخراج رضاشاه از ایران جرأت بیان پیدا کرده بود. در گزارش شهرداری تهران آمده بود: «سالی ۷۰ میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود» (گذشته چراغ راه آینده ص ۱۱۱).

حسین مکی در تاریخ ۲۰ ساله درباره میزان ثروت رضاشاه نوشته است: «رضا خان پس از نشستن به تخت سلطنت، حدود ۴۴ هزار سند از دست مردم گرفت و املاک و زمینهای روستاییان گیلان و مازندران، تنکابن و نور و بسیاری جاهای دیگر را مالک شد» (ج ۶ ص ۱۳۵).

رضاخان تمامی املاک غصبی را با شکنجه از صاحبان اصلی آنها می‌گرفت که تنها برخی از آن موارد بعداً افشا شده است.

روزنامه کوشش شماره ۴۷۷۲ مورخ ۱۴ آذر ۱۳۲۰ در مورد املاک غصبی رضاخان نوشت: «اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شده‌اند املاک و مزارع خود را در مقابل چند شاهی و اخیانا بدون دریافت چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار کنند... زارع بدبخت و دهقان بیچاره مازندرانی را به روزی انداخته‌اند که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد و شب تا صبح نظیر انسانهای ماقبل تاریخ به واسطه نداشتن بنیه خرید دو سیر نفت، در تاریکی نشسته و می‌خوابد» (گذشته چراغ راه آینده ص ۱۱۴).

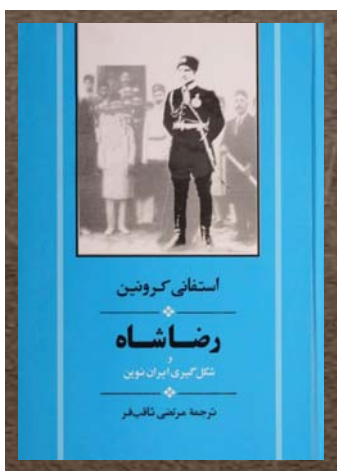
«مؤید احمدی» نماینده مجلس، در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی با اشاره





فساد مالی و سیاسی رضا شاه

به برداشت‌های غیرقانونی رضاشاه از عایدات نفتی کشور گفت: «ما الان مقابل ۳۱ میلیون لیره مخارجی هستیم که اصلاً نمی‌دانیم چطور خرج شده؟!» حسین مکی در کتاب تاریخ ۲۰ ساله، از وزیر دارایی وقت، دکتر سجادی، نقل کرده است که: «رضا شاه هنگام ترک ایران، ۶۸ میلیون تومان در حساب شخصی خود در بانک ملی داشت» (ج ۸، ص ۹۱).



منوچهر فرمانفرمایان، سفیر شاه در ونزوئلا، از قول عبدالحسین هژیر، وزیر دربار و نخست‌وزیر شاه در سال ۱۳۲۷، عدد و رقم‌های دیگری نقل کرده است. وی گفته: «هژیر در اوایل دهه ۲۰ برای بازپس‌گیری دارایی رضاشاه (که مبلغی بالغ بر ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوند بوده و دولت انگلیس تا پس از جنگ آن را توقیف کرده بود) سفری به انگلستان داشته‌است». این مطلب را پژوهشگر معروف مسائل ایران «استفانی کرونین» در کتابش به اسم «رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین» مفصل توضیح داده است.



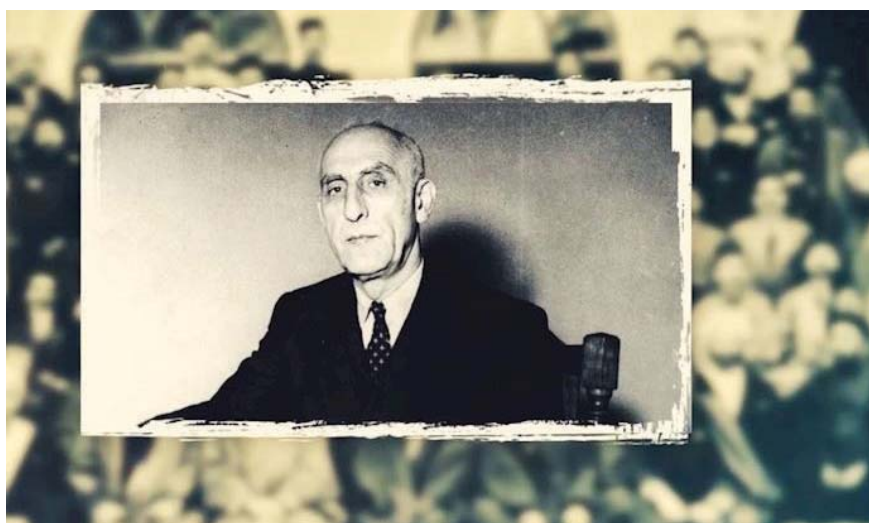
ماشین رضاخان





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی

میزان دقیق ثروت رضاشاه هرگز مشخص نشد. گرچه که ثروتهای افسانه‌ای فرزندان وی پس از سقوط سلطنت، نشان از کم و کیف اموال مسروقه مردم ایران به دست وی، پسر و دیگر اعضای خانواده‌اش می‌دهد.



سه کودتا تا سلطنت

رضاخان قزاق با سرکوب انقلاب مشروطه و رهبران جنبش آزادیخواهی مردم ایران، به سرعت کاندیدای اول استعمار برای به دست گرفتن قدرت در ایران شد. او با ۳ کودتا، یک دیکتاتوری مطلقه برپا کرد (کودتا در قزاق‌خانه، کودتای ۱۲۹۹ و کودتای ۱۳۰۴) و از یک قزاق ساده به یکی از بزرگ‌ترین میلیونرهای عصر خود تبدیل گردید.

سرشت استعماری یکسان پدر و پسر!

محمدرضا شاه به واسطه ارتباطات سنتی خانواده‌اش با انگلیس، به شرکای سابق پدرش از قبیل سیدضیاء، مهره بدنام استعمار، علاقمند بود که رد پای آن در آخرین کتابش «پاسخ به تاریخ» هم موجود است.

موقعی که شاه در سال ۱۳۲۲ تلاش کرد سیدضیا را وارد مجلس کند، دکتر مصدق به





مخالفت برخاست. مصدق سابقه کودتای استعماری ۱۲۹۹ سیدضیا و رضاخان را مطرح کرد و تلاش سیدضیا برای تحریف وقایع آن کودتا را خنثی نمود.

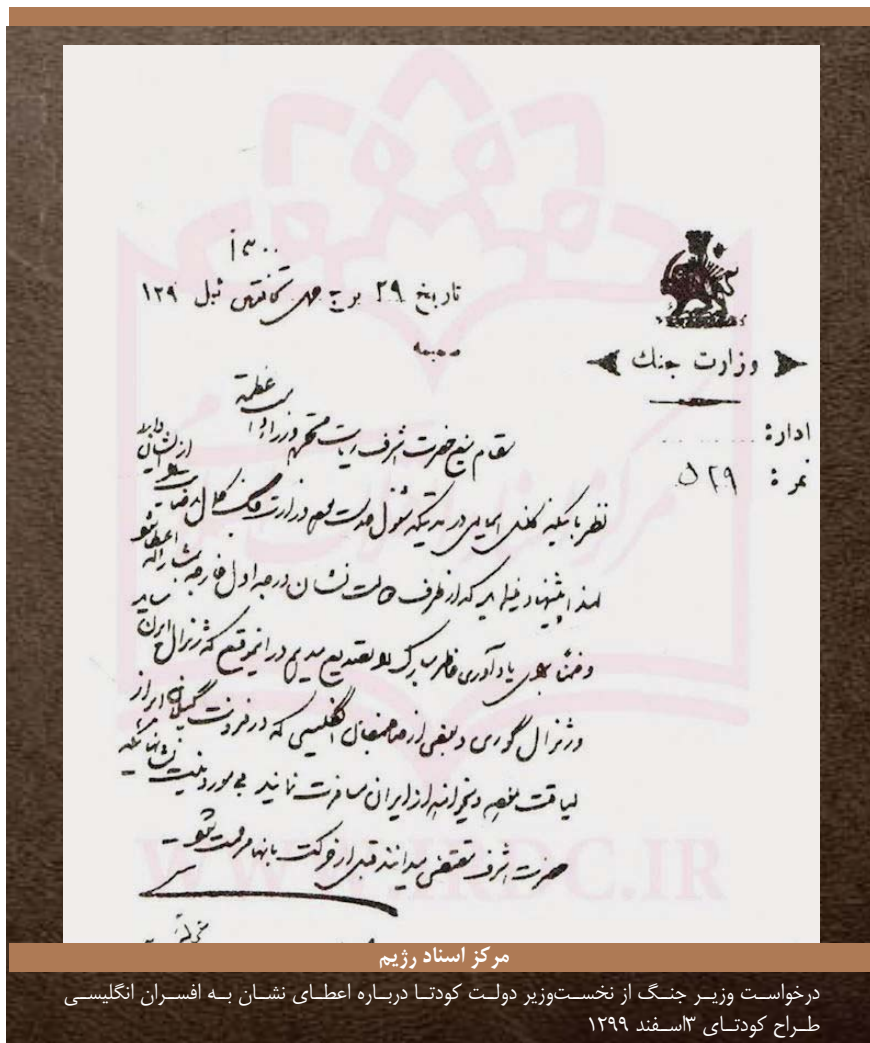
مصدق در مجلس چهاردهم، ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاء گفت: «من می‌خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم، من می‌خواهم در راه وطن بمیرم، من می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن بشوم، من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم. در روزنامه رعد امروز دیدم که اقدامات آقای سید ضیاءالدین طباطبایی را به مدرک فرمان شاه قرار داده بودند که چون احمدشاه فرمانی به‌ایشان دادند ایشان هم اقداماتی نموده‌اند. خواستم عرض کنم که کودتا در شب سوم حوت شد و فرمان شاه در ششم حوت به‌ولایات مخابره شد! پس فرمان شاه بعد از کودتا بوده و در نتیجه کودتا بوده. اگر فرمان شاه در اثر کودتا نبود چطور مدیر روزنامه رعد رئیس‌الوزراء می‌شد دیگر آدم باسابقه و یا قبول عامه‌ای نبود که ایشان بیایند و رئیس‌الوزراء بشوند! در آن فرمان به‌ایشان مأموریت انجام ریاست وزرایی دادند، کدام سابقه معین می‌کرد که رئیس‌الوزراء مردم را حبس بکند، مردم را گرفتار بکند، نیک و بد را با هم بسوزاند؟ آقا یک روزنامه‌نویس بودند و فرمانده قوا نبودند، با چه وسیله قشونی که در تحت سرپرستی کلنل ایمانس انگلیسی بوده در تحت اختیار آوردند. اگر قشونی که در تحت اختیار داشتند به‌امر آقا بوده که آقا قرارداد را ملغی فرمودند. وقتی که تلگراف آقا به شیراز رسید، قنصل انگلیس گفت که مرده گریه را کسی چوب نمی‌زند، قرارداد مرده بود محتاج به‌موت نبود، قرارداد را کی بسته بود؟ وثوق‌الدوله و «سر پرسى کاکس» که نظر استعمار داشت...».

درخواست مدال شجاعت برای مباشر انگلیسی قتل میرزا کوچک‌خان!

مصدق در یکی از نطق‌هایش در مجلس به یک مأمور انگلیسی به اسم کلنل ایمانس اشاره می‌کند، جالب است این «کلنل ایمانس» که دکتر مصدق به او اشاره می‌کند، همان عامل کودتای ۱۲۹۹ بوده است اما رضاخان پس از کودتا، در کمال بی‌آبرویی برای او درخواست مدال از سیدضیا می‌کند!

رضاخان در مقام وزیر جنگ حکومت کودتا به نخست‌وزیرش سیدضیاالدین طباطبایی می‌نویسد: «نظر به اینکه کلنل ایمانس در مدتی که مشغول خدمت بوده وزارت جنگ کمال رضایت را از ایشان دارد لهذا پیشنهاد می‌نماید که از طرف دولت نشان درجه اول





خارج به مشارالیه اعطا شود و ضمناً برای یادآوری خاطر مبارک تصدیع می‌دهم در این موقع که ژنرال آبرون ساید و ژنرال گوری و بعضی از صاحب منصبان انگلیسی که در فرونت (جبهه) ابراز لیاقت نموده (اشاره به قتل میرزا کوچک خان) و می‌خواهند از ایران مسافرت نمایند بی‌مورد نیست نشان‌هایی که حضرت اشرف مقتضی می‌دانند قبل از





حرکت به آنها مرحمت شود».

نمونه‌ای از وحدت نظر و عمل شاه و شیخ در ضدیت با رهبران ملی و انقلابی «خلیل طهماسبی» ضارب رزم‌آرا از جریان فداییان اسلام و نواب صفوی، روایت کرده که «عبدالحسین واحدی» فردی که دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه مصدق را ترور کرد، مبلغ ۷۸ هزار تومان از سیدضیاء برای ترور قهرمان نهضت ملی ایران، دکتر فاطمی گرفته بود. این را ابراهیم یزدی نیز در کتاب خاطراتش نوشته است. این نمونه دیگری از وحدت عمل شاه و شیخ در ضدیت با رهبران ملی و انقلابی است.

استمرار ایستادگی مصدق در برابر عوامل استعمار

مصدق در مجلس چهاردهم روی وابستگی و فساد مالی سیدضیاء هم دست گذاشت و تقلبی بودن نمایندگی او را هم افشا کرد و گفت: «آقا بفرمایند در این ۲۲ سال با چه سرمایه تحصیل علوم کردند و با چه سرمایه املاکی جمع‌آوری کردند؟ اهالی یزد که کاغذ و تلگراف تا آنجا چند روز لااقل می‌رسد از ورود آقا چطور مستحضر شدند؟ و آقا را که بعد از ۲۲ سال نسیاً منسیاً بوده از روی چه نظر انتخاب نمودند؟ فقط یزدی بودن که برای مدرک انتخاب کافی نیست! من اهل آشتیان هستم و از آشتیان یک رأی هم ندارم. از خواص آقا شنیده شد که ۲ میلیون تومان اهالی یزد برای تشکیلات حزبی آقا داده‌اند. یزدی‌ها این تمول را از کجا آورده‌اند؟ و این سخاوت محیرالعقول را برای چه به خرج داده‌اند؟ ما زیر بار این حرف نمی‌رویم ملت ایران بیدار است، ملت ایران با این حرفها فریب نمی‌خورد» (نطق مصدق در مجلس چهاردهم - ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء).

بهای وطن‌دوستی

به‌خاطر همین قبیل فاش‌گویی‌ها البته مصدق از همان زمان رضا شاه کارش به زندان و تبعید در بیرجند کشید. کمالین که در زمان پسر رضاشاه یعنی محمدرضا شاه هم ۱۰ سال آخر عمر خود را در تبعیدگاه احمدآباد به‌سر برد.





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی

بخشی از نطق مصدق در مجلس چهاردهم: «در پنجم تیرماه ۱۳۱۹ بدون جهت و دلیل مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آنجا به زندان بیرجند انتقالم دادند. در عرض راه و در زندان ۲ مرتبه اقدام به خودکشی نمودم و پس از ۶ ماه تحمل سختی و مشقت از آنجا مرا به احمدآباد آوردند و تحت نظر مأمور شهربانی بودم تا شهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند، حکم آزادی من هم رسید».



فصل هفتم

رضا شاه بانی روش‌های نوین در سرکوب







رضا شاه بانی روش‌های نوین در سرکوب



رضا خان و سرتیپهای جنایتکارش

شیوه‌های رضاشاه در تعامل با مخالفان استبداد

دکتر مصدق البته خوش‌شانس بود چون رضاشاه در دوران سلطنت ۱۶ ساله‌اش بسیاری از مخالفان خود از قبیل میرزاده عشقی را یا مستقیماً ترور کرد یا مثل فرخی با آمپول هوا کشت، یا مانند مدرّس در تبعید در کاشمر خفه و شهید کرد. رضاشاه در واقع شکل جدیدی از دیکتاتوری را در ایران پیاده کرد. او یک تیم ترور حرفه‌ای داشت که متشکل بود از رئیس شهربانی وقت و عواملش به‌اضافه یک پزشک آدمکش که زیر چتر حمایتی دادگستری فاسدش، روی جان و مال مردم دست باز داشتند.

قتل‌های زنجیره‌ای دوران رضاشاه!

یکی از کارهای رضاشاه که به‌عنوان نوسازی ایران بسیار روی آن تبلیغات می‌شود، تبدیل نظمیه به شهربانی بود. رضاشاه شهربانی را از وزارت داخله (وزارت کشور) جدا و به وزارت جنگ وصل کرد و آن را به وسیله‌یی برای تصفیه خونین و کشتار مخالفان خود تبدیل نمود.

اولین رئیس شهربانی مورد علاقه رضاخان، سرتیپ جنایتکار «محمد درگاهی» بود. کسی که مأمورانش، میرزاده عشقی، شاعر آزاده و روزنامه‌نگار میهن‌پرست و مرفقی ایرانی را ترور کردند. بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران چگونگی ترور عشقی و بزرگداشت تاریخی مردم





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی



تهران نسبت به وی را مفصلاً شرح داده است. دیگر رؤسای شهربانی مورد علاقه رضاشاه، سرتیب فضل الله زاهدی، سرتیب آیرم و سرپاس مختاری بودند. اینان با کمک پزشک احمدی، نوع جدیدی از قتل سیاسی در ایران را پدید آوردند که خاص دوران نوین رضاشاه بود: قتل در زندان و با آمپول هوا. شهربانی رضاشاه، یکی از مهم ترین پایه های قدرت وی محسوب می شد. سلسله ای از قتل های زنجیره ای توسط همین گروه جنایتکار، در سال های دیکتاتوری رضاشاه، فضای سیاسی ایران را به طور کامل قفل کرده بود.

برخی قربانیان سیاسی دیکتاتوری رضاخان عبارتند از: روحانی بزرگ و مجاهد سید حسن مدرس، نماینده مجلس، رئیس فراکسیون اقلیت، عضو دولت موقت ملیون در جنگ جهانی اول و از مخالفان برجسته دیکتاتوری رضاخان که ابتدا به زندان خواف و کاشمر تبعید و سال ۱۳۱۶ در همانجا توسط مأموران رضاشاه به قتل رسید. حسین مکی در کتاب «مدرس قهرمان آزادی» چگونگی به قتل رساندن وی را توضیح داده است.

فرخی یزدی شاعر آزاده، مبارز و روزنامه نگار نامدار عصر مشروطه نیز یکی دیگر از قربانیان قتل های زنجیره ای رضاشاه است که سال ۱۳۱۸ در زندان قصر تهران توسط عوامل رضاشاه به قتل رسید و صدای آزادیخواهی اش خاموش شد.

نسیم شمال، شاعر ملی و طنزپرداز مردمی انقلاب مشروطه و عضو کمیته ستار نیز در شمار قربانیان رضاشاه است که به یک تیمارستان انداخته شد و سپس سربه نیست شد.





رضا شاه بانی روش‌های نوین در سرکوب



سعید نفیسی در کتاب خاطراتش در باره نسیم شمال نوشته است: «او را به تیمارستان "شهر نو" که در آن زمان "دارالمجانین" می‌گفتند بردند. در قسمت عقب تیمارستان جایی به او اختصاص دادند. من نفهمیدم چه نشانه جنونی در این مرد بزرگ بود. همان بود که همیشه بود. مقصود از این کار چه بود؟ این یکی از بزرگ‌ترین معماهای حوادث این دوران زندگی ماست» (کتاب خاطرات سعید نفیسی ۱۳۸۱).

یکی از همکاران نسیم شمال نوشته: «از شهربانی، به من (حسین نعیمی ذاکر) در روزنامه "شهر فرنگ" خبر دادند که "نسیم شمال" فوت کرده و توصیه شد ماجرا را در روزنامه نیاورم. جنازه را از دارالمجانین تحویل گرفتم و با درشکه به "مسگرآباد" برده و بدون این که کسی بفهمد دفن کردم». تاریخ قتل وی را سال ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ ثبت کرده‌اند.

یکی دیگر از قربانیان جنایت‌های سیاسی رضاشاه «دکتر تقی ارانی» دانشمند و زندانی سیاسی نامدار و مبارز برجسته ایران است که در سال ۱۳۱۸ در چنگ همان گروه جنایتکار ویژه رضاشاه، به بیماری تیفوس مبتلا گشته و به قتل رسانده شد به‌طوری‌که حتی مادرش قادر به تشخیص هویت او نشد! (روزنامه ستاره شماره ۱۷۱۷ مورخ ۷ بهمن ۱۳۲۲).



رضاشاه یاران خود را هم سر به نیست می‌کرد!

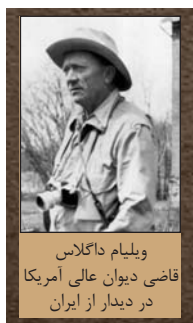
رضاخان البته فقط دشمنان خودش را نمی‌کشت، او حتی دوستان و نزدیکان خودش را هم به محض بدگمانی نابود





می کرد. تیمور تاش، وزیر دربار جنایتکار رضاشاه و بسیاری مانند او هم طعمه آدمکشی شدند. داور، وزیر دادگستری پس از تهدید از جانب شاه دست به خودکشی زد. هیچ کدام از جنایتکاران مزدور رضاشاه، محکوم نشدند و محمدرضا شاه ترتیب عفو تمامی آنها را داد. محمدرضاشاه حتی به سرپاس مختاری آدمکش، پس از آزادی از زندان، یک میلیون ریال پاداش داد (مجله خواندنی ها ۲۸ فروردین ۱۳۲۷).

نسل کشی عشایر ایران به دست رضاشاه



قلع و قمع عشایر به ویژه عشایری که نگهبان مرزهای میهن در برابر اجانب بودند، یکی دیگر از فجایع رضاخانی است. «ویلیام داگلاس» یک قاضی دیوان عالی آمریکا که در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری جنوب بازدید کرده، یک گزارش مستند از جنایت های رضاشاه منتشر کرد که در آن زمان مورد توجه پژوهشگران بین المللی قرار گرفت.

بی تردید سرکوب و اعدام و کشتار فجیع لر ها بین سال های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ توسط رضاشاه و عوامل او سرتیپ شاهبختی و امیراحمدی یک جنایت بزرگ و فراموشی ناپذیر علیه بشریت است.

در این جنایتهای فجیع ضد انسانی، کله اسیران لر را با شمشیر قطع می کردند و سپس ورقه ای از آهن گداخته بر روی آن می گذاشتند تا لحظه ای جلو فوران خون را بگیرد و مقتول لحظاتی بدون سر راه برود...

گواهی مجاهد خلق نورمراد کله جویی (متولد ۱۳۱۴): «اصلاً رحم نمی کردند، نه به پیر و نه به جوان. اصلاً قتل عام می کردند. با شمشیر و تفنگ و هرچی دستشان می رسید. حتی پدرم قسم می خورد یکی از فامیل هایمان، شاه مراد اسمش بود. گفت می خواستند دستش را از پشت ببندند او نمی گذاشت و گفت نمی خواهم ببندید... مگر چکار کردم؟ اما او رو با سنگ کشتند».

در چنین ایامی، سرتیپ شاهبختی و پس از او امیراحمدی برای «برقراری امنیت» در لرستان بیدادی روا داشتند که یادها و خاطرات آن جنایات هنوز هم در ترانه ها در اذهان مردمان این سرزمین باقی مانده است. شاه بختی از دوستان نزدیک رضاخان بود که در آن





روزگار با درجه‌سرتیپی برای سرکوب و اسکان لرها به لرستان گسیل شده بود. نورمراد: «پدرم یک چیزهایی با گریه می‌گفت. می‌گفت طرف شمشیر را از حمایلش در می‌آورد، توی نفرات چشم می‌چرخاند، هر کدامشان که در چشمش برجسته بود، می‌زد. گردنش را می‌زد. بی‌رحمانه... خود شاه بختی مسئول اعدام بود، نفراتی که می‌برد بدون محاکمه اعدام می‌کرد...».

امیر احمدی را در سال‌های سرکوب در لرستان، قصاب لر می‌خواندند، چه او خود در سخنرانی‌اش در بروجرد در سال ۱۳۰۳ «برانداختن نام لر را از صفحه لرستان» همه‌جا بر زبان می‌آورد و تأکید می‌کرد: «که این مرتبه به طوری قوای الوار را درهم خواهد شکست که بعدها قدرت جزئی حرکت نماند». (روزنامه ایران ۱۲ جوزا ۱۳۰۳- سخنرانی بروجرد، به نقل از عملیات لرستان، اسناد سرتیپ محمد شاه بختی ص ۱۸). مشاهدات ویلیام داگلاس از لرستان و توضیحات وی از رفتار امیر احمدی در لرستان ترجمان بخشی از جنایات هولناک ارتش رضاشاه در مورد عشایر لرستان است. رضاشاه خود آمر و طراح اصلی چنین برنامه‌ای بود.

در کتاب داگلاس از نمونه‌های بی‌مانند شقاوت و آدمکشی سخن می‌رود. به فرمان فرماندهان قوای ارتش در لرستان، کله اسیران را با شمشیر قطع می‌کنند و ورقه‌ای از آهن گداخته بر روی آن می‌گذاشتند تا لحظه‌ای جلو فوران خون را بگیرد و مضروب مقتول بتواند لحظاتی قدم بزند...

ویلیام داگلاس در کتاب خود خاطره‌ای را از یک پیرمرد ۸۰ ساله لر از عملکرد سرهنگ امیر احمدی که بعداً سرتیپ و بعد از آن با ارتقاء درجه وزیر جنگ رضاشاه شد، نقل می‌کند که بسیار فجیع است:

«کلنل فرمان داد تا چند جوانان را اسیر کنند. در همین زمان آتشی از دغال و هیزم برافروخت. من به فوریت دریافتم که می‌خواهد چکار بکند. او ورقه آهن بزرگی داشت (ورقه‌ای با حدود هشت اینچ درازا، شش اینچ پهنا و یک چهارم اینچ ضخامت). این ورقه را به حدی داغ کرد تا قرمز شد. او به افرادش دستور داد که یکی از لرها را بیاورند. دو سرباز هر کدام یک سمت اسیر را نگه می‌داشتند. سرباز سوم با شمشیری پشت سر اسیر قرار می‌گرفت. کلنل فرمان می‌داد. سرباز شمشیردار، شمشیر می‌زد. آنگاه که گردن اسیر قطع می‌شد، کلنل فریاد می‌زد "بدو"، کله بر روی خاک می‌افتاد. کلنل ورقه داغ‌شده





سرتیپ جلال شاهبختی



سپهبد جلال امیر احمدی

را بر روی گردن بریده اسیر می گذاشت. مرد بی سر گام‌هایی برمی داشت و بر زمین فرو می غلطید. کلنل فریاد می زد: «بلندتر از این بیاورید تا بتواند بهتر از این بدود». لرها یکی پس از دیگری بی سر می شدند. دوباره و دوباره ورقه آهن گداخته بر روی گردن بریده‌ای قرار می گرفت...».

در اینجا پیرمردی که داستان را بازگو می کند بی رمق می شود. وقتی دوباره به حرف می آید غارت‌ها و دزدی‌های امیراحمدی از دهکده‌ها را هم شرح می دهد. نورمراد: «پدرم گفت موقعی که دیگر تسلیم شدیم، به اصطلاح قرآن آوردند و امضا کردند و گفت تسلیم شدیم و سلاح‌ها را تحویل دادیم. حدود دو ماه در محل هنگ ژاندارمری بودیم... بعد از دو ماه یک روز بلند شدند و محاصره و تیراندازی و کوچمان دادند. هر دو نفر یک زنجیر به دستان، پابره‌نه، نه، نه... زن و بچه‌ها را هم آوردند. سوارنظام ژاندارمری در عقب و جلو بود. بیشتر طایفه بیرانوند را به همین حالت به خاک مالانند و تا بجنورد و شیروان و قوچان کشانند. پای پیاده به مدت ۶-۷ ماه، توی راه، منزل به منزل زیر گرما و سرما. ظلمی که رضاشاه با لرستان کرد، باور کن چنگیز خان مغول هم نکرد».

سپهبدی که روی جنایتکاران را سپید کرد

«پس از اینکه چند نفری از جوانان با این وضع فجیع کشته شدند، فکر تازه‌ای در مغز دیوانه سرهنگ خطور کرد تا بر سر مسافت دویدن اجساد بی سر شرط‌بندی کنند و بر سر



رضا شاه بانی روش‌های نوین در سرکوب

تعداد قدم‌هایی که اجساد می‌توانند بدون درد و باخت راه بیندازند. خلاصه این جنایت بارها و بارها تکرار شد تا آنجا که بالاخره اجساد و سرهای همه محکومین هر کدام یک طرف روی زمین تلنبار شد. گفتنی است که هربار که این عمل وحشیانه انجام می‌شد خود سرهنگ و افسران و درجه‌داران و سایر افراد مثل تماشاچیان مسابقه فوتبال با دست‌زدن و هورا کشیدن و هلهله، دوندگان را تشویق می‌کردند که قبل از افتادن هر چه بیشتر بدونند» (مقاله مهران مصفا).

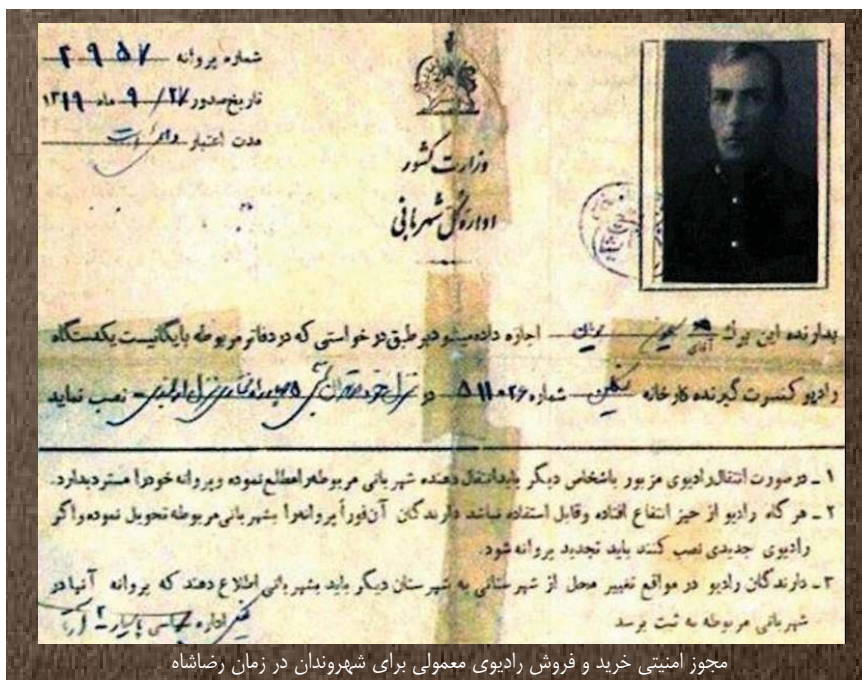
امیراحمدی نخستین سپهبد ارتش در دوره رضاشاه بود و از کسانی بود که در کودتای سوم اسفند نقش داشتند. او در زمان رضاشاه و محمدرضا شاه ۸ بار وزیر جنگ، ۲ بار وزیر کشور، ۵ بار فرماندار نظامی تهران، ۲ بار فرمانده کل ژاندارمری و سال‌ها فرمانده لشکرهای لرستان و آذربایجان و ۱۶ سال هم سناتور بود.

خرید رادیوی معمولی با مجوز امنیتی!

اختناق رضاشاهی برای جوانان امروز قابل درک نیست، به‌عنوان مثال، شهروندان عادی برای خرید یک دستگاه رادیو که تنها می‌توانست برنامه‌های فرستنده دولتی را دریافت کند، باید از شهربانی اجازه کتبی می‌گرفتند و برای فروش همان رادیو به دیگری، باز هم باید همین ریل اداری امنیتی را طی می‌کردند!

در یک مجوز قدیمی شهربانی که به صاحب آن اجازه خرید رادیو طبق شرایط خاصی داده شده! آمده است: به دارنده این برگ آقای فلانی اجازه داده می‌شود طبق درخواست ثبت‌شده در دفاتر مربوطه، یک دستگاه رادیو مدل، ساخت کارخانه فلان به شماره سریال فلان در منزل خود داشته باشد و آنتن آن را نصب کند! بعد هم نوشته است: اگر نامبرده خواست رادیوی خودش را به کس دیگری بفروشد یا منتقل کند باید شهربانی را مطلع کرده و پروانه خودش را هم پس بدهد! و یک سری مقررات دیگر!





مسافرت داخلی با «پروانه» رضاشاهی!

شاید امروز کسی نداند که زمان رضاشاه اختناق آن قدر شدید بود که مردم برای سفر به شهرهای دیگر باید از شهربانی محل، اجازه کتبی و به اصطلاح «پروانه» (اجازه) می گرفتند! عیناً مشابه سفر به خارجه! وسط راه هم مانند پست‌های بازرسی امروز سپاه پاسداران، در مناطق گلوگاهی پستی‌هایی وجود داشت که اجازه سفر مردم از این شهر به آن شهر را چک می کردند! مقرراتی که تنها با اخراج رضاشاه از ایران، ملغی گردید.

روزنامه ایران شماره ۶۶۸۳ در تاریخ ۴ مهر ۱۳۲۰ یعنی تقریباً یک ماه پس از اخراج رضاشاه از ایران، این آگهی را منتشر کرد:

آگهی از طرف اداره کل شهربانی!

برای رفاه حال عامه از امروز، گرفتن پروانه مسافرت از طرف اداره کل شهربانی ملغی شده است و مردم می توانند بدون پروانه در داخل کشور مسافرت نمایند. پاس‌های جاده‌یی اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانه مسافران تأسیس شده بود از امروز برچیده شده.





رضا شاه بانی روش‌های نوین در سرکوب

نموده است. قضیه فعلاً "در دادسرای تهران شعبه هفت بازرسی زیر رسیدگی است." از طرف دیگر به علت کثرت تبعید شدگان و لزوم امضای روزانه دفاتر در شهریانها دولت مردم را مجبور می‌ساخت که جهت مسافرت از شهری به شهر دیگر در داخل کشور پروانه مسافرت دریافت دارند. اینک آگهی مربوط به لغو پروانه مسافرت پس از سقوط رضاخان از روزنامه تجدد ایران شماره ۲۲۲۹ : ۲۵/۷/۳۰

" آگهی از طرف اداره کل شهرانی "

" برای رفاه حال عامه از امروز گرفتن پروانه مسافرت از طرف اداره کل شهرانی ملغی شده است و مردم می‌توانند بدون پروانه در داخله کشور مسافرت نمایند. پاسهای جاده‌های اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانه مسافرتین تأسیس شده بود از امروز برچیده شد.

کفیل اداره شهرانی^۲

جهت جلوگیری از ارسال نامه‌هایی که احیاناً "آشایش و آرامش دیکتاتور را برهم زند، بازرسان مخصوصی در کنار صندوقهای پست و ادارات پست گمارده بودند تا حتی امکان تظلم موجود نباشد. خبر مربوط به برداشتن مأمورین سانسور نامه‌ها در ادارات

۱: روزنامه شماره، شماره ۱۱۲۰ - ۲۵/۷/۱۵، مقاله به قلم گوشتگیر .
۲: روزنامه ایران، شماره ۶۶۸۳، به تاریخ ۲۵/۷/۳۰

در دیکتاتوری رضاخان، مردم برای سفر به شهرهای دیگر باید از شهرانی محل اجازه کتبی می‌گرفتند

۶۳

ن. جامی. گذشته چراغ راه آینده است. چاپ دوم. پاییز ۱۳۶۲. انتشارات ققنوس. ص ۶۳

کفیل اداره شهرانی (گذشته چراغ راه آینده ص ۶۳).

موضوع بی‌حجابی اجباری و سرکوب زنان به این بهانه در اختناق رضاشاهی هم داستان جداگانه دارد و نیازمند کتابی مجزاست.

خطا و خیانت دیکتاتور و هزینه کردن از هستی مردم ایران

سرانجام رضاشاه را انگلیس‌ها همان‌طوری که آورده بودند، با یک فرمان ۳ خطی هم بردند. رضاشاه در واقع آنجایی مورد غضب انگلستان قرار گرفت که در تعادل قوای جدید جهانی، مرتکب یک اشتباه برآورد سیاسی شد و به سمت هیتلر و فاشیسم روبه رشد آلمان گرایش پیدا کرد. این سیاست نه تنها باعث اخراج تحقیرآمیز خودش از ایران توسط انگلستان شد بلکه باعث اشغال ایران به دست نیروهای متفقین گردید که با فاشیسم هیتلری در جنگ بودند.

سفارت انگلیس پس از اشغال ایران طی تلگرافی بسیار آمرانه به رضاشاه، قزاقی که تصور می‌کرد هنوز «شاه» است ابلاغ کرد: «علیحضرت لطفاً از سلطنت کناره‌گیری کرده و تخت را به پسر ارشد و ولیعهد واگذار نمایند. ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و





مسدود و رضاخان یک گواهی تاریخی

از سلطنتش حمایت خواهیم کرد. مبدا اعلیحضرت تصور کنند که راه حل دیگری وجود دارد!»
به این ترتیب رضاشاه رفت و ناگهان بغض مردم باز شد.





فصل هشتم

شادی ملی پس از اخراج رضا شاه از ایران







روزنامه‌های تهران در فردای اخراج رضاشاه از ایران

سرمقاله اطلاعات، (سناتور معلوم الحال عباس مسعودی) ۲۹ شهریور ۱۳۲۰: «می‌گویم امروز آزاد شدیم... از امروز هر ایرانی می‌تواند با اطمینان خاطر خانه‌اش را آباد کند، بازرگان ایرانی می‌تواند با راحتی به کاسبی‌اش بپردازد و استاد ایرانی می‌تواند بی‌دغدغه به شاگردهایش درس بدهد. از امروز آزادیخواهی گناه نیست!»

روزنامه ایران ۳۰ شهریور ۱۳۲۰: «ورق برگشت! امروز... نسیم آزادی وزیدن گرفته، حق و عدالت در حیات ما بنای جلوه‌گری نهاده.»

روزنامه ایران ۳۱ شهریور ۱۳۲۰: «این روزها... به هر جا پا می‌نهد... از آزادی و دموکراسی حقیقی صحبت می‌کنند. در دلها جشن آزادی برپاست و... به هم شادباش می‌گویند... اینک می‌توانیم آزادانه دردهای خود را به یکدیگر بگوییم... راستی مگر زندگی به جز آزادی چیز دیگری هم هست؟»

روزنامه ایران شماره ۶۶۸۱: «این چند روزه خوشوقتی مردم از رسیدن به آزادی و اعاده رژیم حقیقی مشروطه به حدی است که احتیاج به گفتار زیاد در اطراف آن نمی‌باشد.»

روزنامه اطلاعات ۳ مهر ۱۳۲۰: «آیا این خبر مایه تأسف نیست که پیش از رسیدگی به موضوع جواهرات سلطنتی و... غصب اموال و املاک... و دادرسی افراد و حبس و شکنجه مظلومین و خفه کردن بی‌گناهان در گوشه زندانها در محکمه عدالت... شاه سابق که مملکت را این‌طور پریشان و بی‌چاره ساخته، رهسپار بلاد خارجه شود؟»

روزنامه تجدد ۳ مهر ۱۳۲۰: «شاه سابق کجا می‌رود؟ محاکمه مسببین بدبختی کشور





چه شد؟

روزنامه ایران ۴ دی ۱۳۲۰: «اگر سانسور در ایران برقرار نبود مردم می توانستند به شاه سابق بگویند:

ای شاه! چرا خانه و مزرعه ما را به زور می گیری؟

چرا قانون اساسی کشور را زیر پا می گذاری؟

چرا اساس مشروطیت را برهم می زنی؟

چرا وزرا را به میل خود می بری و می آوری و زندانی می کنی و می کشی؟

چرا مردم بی گناه را به جرم وطن خواهی و ایمان به آزادی... می زنی؟ می بندی؟ و به

زندان می افکنی و زجر می دهی و به دیار نیستی می فرستی؟

و چنین بود سیمای واقعی «علیحضرت رضاشاه کبیر! بنیانگذار ایران نوین!» (گذشته چراغ راه آینده ص ۱۱۸ تا ۱۲۲).

بدرقه دیکتاتور با ننگین ترین خاطراتش

طبعاً آنچه که رضاشاه نسبت به انقلاب مشروطه کرد و به ویژه کشتاری که از سران انقلاب مشروطه و برجسته ترین آزادیخواهان و مخالفان به عمل آورد، سیاه ترین و ننگین ترین بخش کتاب زندگی اوست.

همان رضاخان که در جریان اشغال ایران به دست روس ها در جنگ جهانی اول، به ژنرال نیکلای باراتف، فرمانده ارتش اشغالگر روس در قزوین پیوست.

قرار دادن همین صحنه از تابلوی زندگی او در کنار تابلوی کشتار انقلابیون مشروطه خواه ایرانی، هر ناظری را از هر سند و مدرک دیگری درباره شناخت رضاشاه بی نیاز می کند.

در واقع صحنه تاریخ ایران در آن روزگار، نشان دهنده هموردی قهرمانانی است که برای ایران جان فدا کردند، با قزاق غارت گری که قهرمانان تاریخ ایران را قربانی قدرت طلبی خود کرد.



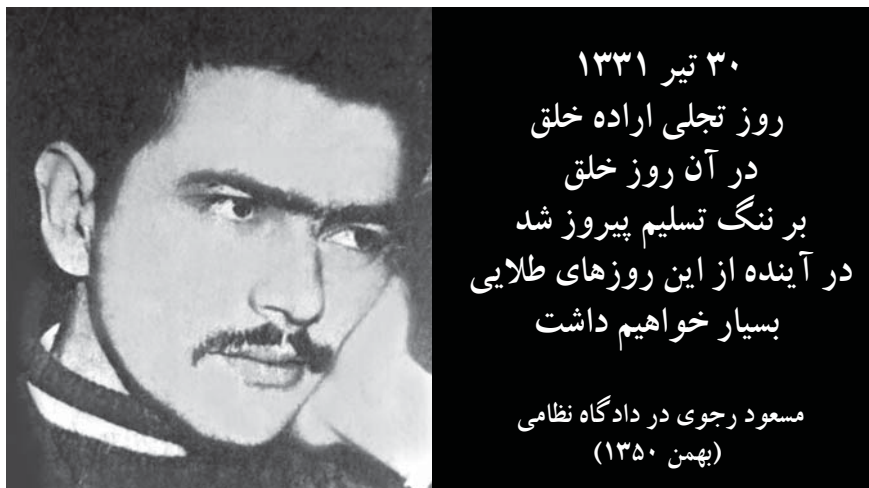
**قسمتهایی از دفاعیات مسعود رجوی در بارهٔ مصدق
در بیدادگاه نظامی در دادرسی ارتش شاه
(۲۷ بهمن ۱۳۵۷)**







قسمتهایی از دفاعیات مسعود رجوی درباره مصدق



۳۰ تیر ۱۳۳۱
روز تجلی اراده خلق
در آن روز خلق
بر ننگ تسلیم پیروز شد
در آینده از این روزهای طلایی
بسیار خواهیم داشت

مسعود رجوی در دادگاه نظامی
(بهمن ۱۳۵۰)

قسمتهایی از دفاعیات مسعود رجوی در باره مصدق
در بیدادگاه نظامی در دادرسی ارتش شاه
(۲۷ بهمن ۱۳۵۰)

... شما در حین مدافعات مکرر صحبت برادران ما را قطع می‌کنید. ما البته از این رژیم بیش از اینها انتظار نداریم. بنابراین حالا وارد اصل مطلب می‌شوم:
- مسعود رجوی آنگاه به تشریح نحوه شکل گرفتن و تحمیل رژیم رضاخان توسط انگلیسها به ایران پرداخت.
- رئیس دادگاه نظامی سرتیپ عبدالله خواجه‌نوری صحبت را قطع کرد و با برآشفستگی به متهم تذکر داد که عنوان ایشان «علیحضرت رضاشاه کبیر» است!
مسعود رجوی گفت: من دارم از زمان رضاخانی صحبت می‌کنم. چون یکی از آثار مهم دوره رضاشاه یعنی شروع دوره دیکتاتوری، همین خشک شدن ریشه رجال واقعی و مؤمن و میهن‌پرست است. این رژیم، رجال کشور را یا جذب کرد یا عوض نمود یا آنها را خرید یا از کار برکنارشان کرد یا کشت.
من و دوستانم از فرزندان دکتر مصدق هستیم که به پول و مقام پشت پا زده‌ایم. در جنگی





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی

که با شما داریم، سلاح مهم است، ولی انسان مهم‌تر است. اصل موضوع، انسان و انسانیت است. این دیگر خریدنی نیست. قابل فروش هم نیست.

در زمان مصدق مستوفی‌الممالک‌هایی بودند که مثل همین پرویز نیک‌خواه در زمان خودمان خریده شدند.

وقتی در ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ دوره صدارت و نخست‌وزیری مستوفی‌الممالک تمام شد و رضاشاه او را دور انداخت، از طریق خانم همدم‌السلطنه به دکتر مصدق پیغام داد که «من تا چانه به گل نشستم، شما مواظب باشید که تا فرق سر در لجن فرو نروید». منظورش این بود که کار با این رژیم، فرو رفتن در لجنزار است. آنهایی که به مصدق و نهضت ملی پشت کردند، بعد که مردم دست رد به سینه‌شان زدند خیلی تأسف خوردند...

حالا آقای دادستان هم اگر دلشان می‌خواهد، می‌توانند به حرفهای ما گوش نکنند ولی بدانند که مأمور هستند ولی معذور نیستند! مواظب باشید فردا وضعتان از این هم بدتر نشود. هیچکس پشت سر سپهبد آزموده صلوات نفرستاد.

– دادستان صحبت را قطع کرد و گفت: چون دادگاه علنی است از اختیارات قانونی خود سوءاستفاده می‌کنید و مطالب را تحریف و به مقدسات اهانت می‌کنید.

مسعود رجوی: آقا، دادگاه رئیس دارد. مگر نوبت شماست که حرف می‌زنی؟ دفاعیات ما همه در رفع اتهامات مذکوره است. به‌قول خودتان جلسه علنی است. مگر ما حرف منافی اخلاق زده‌ایم؟

دادستان: اگر ادامه دهید تقاضای سری بودن دادگاه را خواهم کرد...

مسعود رجوی: در ۱۹۰۷ که این قرارداد ننگین بسته شد ایران به دو قسمت تقسیم شد. بعد از انقلاب اکتبر امتیازات استعماری تزارها از بین رفت و انگلیس ایران را از لحاظ استراتژیکی مقدم بر هند شمرد. همزمان با اولین استخراج نفت ایران، کودتای سوم اسفند را ترتیب دادند. نفت ایران به‌قدری برای انگلیس حیاتی بود که دیدیم با بسته شدن کانال سوئز لیره انگلیس سقوط کرد. به‌قول مصدق فقید، طرحی که انگلستان اجرا کرد خیلی ماهرانه بود: تشکیل ایران متمرکز با سرکوب قدرتهای محلی مانند شیخ خزعل و سردار جنگل (که تجربه تاریخی گرانمایی برای ملت ایران است) و از بین بردن اسماعیل آقا در آذربایجان. به این ترتیب اساس یک حکومت مقتدر را ریختند. البته یک حکومت مقتدر برای حفظ سلطه انگلیس. حکومتی که فایده آن بعد از شهریور ۲۰ روشن شد.

ضمیمه

۱۰۰





قسمتهایی از دهاعیات مسعود رجوی درباره مصدق

بعد از سرکوبیهای لازم، بعد از تبدیل مجلس به یک مجلس بی‌اراده و ایجاد ثبات لازم، بالاخره در سال ۱۳۱۲ مسأله اصلی نفت مطرح شد و قرارداد ۱۹۳۳ بسته شد. مثل پارسال، اول تبلیغات و چراغانی و میتینگ بود و بعد امضای تقی‌زاده پای قرارداد ننگینی که توسط دکتر مصدق لغو شد. این قرارداد ۲ هدف اصلی داشت. اولاً مدت قرارداد تمدید شد یعنی به مدت قرارداد داری که ۶۰ سال بود، ۳۰ سال اضافه شد. ثانیاً برای مقابله با استقلال‌طلبی عراق که ممکن بود باعث جنبش مردم شود. طبق این قرارداد اگر وضع عراق عوض می‌شد منافع انگلیس ثابت می‌ماند. از این سالها می‌گذریم...

در شهریور ۲۰ تمام ایران زیر سلطه خارجی رفت. بعضی از افسرها با چادر در رفتند و ایران فقط ۳ ساعت دوام آورد. جنگ دوم هنوز تمام نشده بود که طرح تجزیه ایران این‌بار به‌وسیله انگلیس و آمریکا ریخته شد و این قرارداد توسط دولت حکیمی امضاء شد... آیا وقتی که نخست‌وزیر ایران طرح تجزیه کشور خود را بریزد، ما حق نداریم بگوییم که تابع ملت و خلق ایران هستیم نه دولت حاکم بر ایران؟

بگذریم، این طرح هم با مجاهدات طاقت‌فرسای مصدق رد شد. تا آدم خودش در فضا نباشد نمی‌فهمد فشار یعنی چه، تهدید یعنی چه.

اما وقتی آن طرح رد شد، معاون وزارت‌خارجه شوروی آمد در مورد امتیازات نفت گفتگوهایی کرد. از طرفی دولت انگلیس به‌خاطر امتیازات نفت خود در جنوب، حاضر به معاملاتی درباره نفت مناطق شمالی با روسها بود. برای همین امر، نخست‌وزیر وقت مساعد به سفیر روس وعده‌هایی داده بود. می‌خواستند یک موازنه مثبت یعنی امتیازدهی دوجانبه به روس و انگلیس برقرار کنند.

مصدق و ملت ایران موازنه منفی به‌معنی استقلال خودشان را می‌خواستند. این بود که ملیون ایران بیکار نشستند و با کوشش زیاد ماده گذراندند که ضمن آن جلوی سلطه شوروی هم گرفته شد و دادن هر گونه امتیازی به هر نحوی، مسکوت گذاشته شد و به‌موافقت بعدی مجلس موکول گشت.

اما آقایان استعمارگران از جان ملت فقیر ما دست برنداشتند. در سال ۱۳۲۹ رزم‌آرا را از ستاد ارتش آوردند و در کرسی نخست‌وزیری نشاندند تا رزم‌آرا، در لباس ظاهر فریب خودمختاری ولایات در امور داخلی، لایحه به مجلس ببرد و از تصویب بگذرانند. باز هم





مصدق و رضاخان یک گواهی تاریخی

ملیون که رهبری آنها را دکتر مصدق به عهده داشت پس از مشاجرات و مباحثات و زحمتهای زیاد توانستند آن را در نطفه خفه کنند و جلوی سلطه خارجی را بگیرند و قرارداد موردنظر منتفی شد. سپهبد رزم آرا به انتقام بازی کردن با سرنوشت ملت به قتل رسید.

حالا دیگر اوضاع داخلی مملکت به علت رشد سیاسی مردم تب و تاب دیگری داشت. بعد از شهریور ۲۰ مصدق نفت را تبدیل به یک شعار و انگیزه ملی کرد، صفوف مردم را متشکل و شعله ها را فروزان تر ساخت. بعد از مجلس پانزدهم نمایندگان واقعاً مجاهدت کردند. شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس که در واقع نماینده دولت انگلیس بود، از تطمیع نمایندگان گرفته تا حبس آزادیخواهان، از هیچ چیز فروگذار نکرد. حتی طرح آنچه که امروز «اصلاحات ارضی» است در آن زمان به وسیله تقسیم املاک سلطنتی ریخته شد. مسأله ظاهر فریب تقسیم املاک سلطنتی برای خاموش کردن مسأله نفت و تحت الشعاع قرار دادن آن در اذهان، طرح شده بود. با این همه نفت هم چنان در مرکز افکار مردم بود. در این اثنا، یکبار هم به ناگهان نان در تهران قحط شد تا بلکه مردم به آن گرم شود و کسی حال و حوصله حمایت از مصدق نداشته باشد.

اما سرانجام اراده خلق پیروز شد و مردم و ملت ایران راه خود را پیش برد و در آخرین روز سال ۱۳۲۹، نفت ملی اعلام شد. مردم ایران در آن روز طعم پیروزی را چشیدند. بعد از آن روزهای پرافتخار دیگری در پیش بود. پیروزی در خلع ید از انگلیس در مورد نفت و دیگری روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ روز تجلی اراده خلق. در آن روز خلق، بر ننگ تسلیم پیروز شد. در آتیه از این روزهای طلایی بسیار خواهیم داشت.

باید گفت که مشروطه برای مدت محدودی دوام آورد. در ۲۸۰۰ در ۲۸ (آقای دادستان برای این که قطع نکنید ماه و سال آن را نمی گویم!) بله در ۲۸ مشروطیت به خاک سپرده شد. احتیاجی نیست که من سیاست دولت مصدق را روشن کنم. او نمی خواست هیچ سلطه ای بر کشور ما برقرار باشد. از نظر اقتصادی اولین و آخرین بودجه متعادل را تقدیم به مجلس کرد. برای اولین بار صادرات با واردات برابری کرد. به هر حال آن روز گرم تابستان، آن روز ۲۸، در تاریخ ایران به سیاهی و سردی تبدیل شد. بعدها ایدن، نخست وزیر انگلیس، در خاطراتش گفت، بعد از سقوط مصدق تنها شبی بود که خواب راحت کرده است. می گفتند که «آفتاب هرگز در مستعمرات انگلستان غروب نمی کند»

ضمیمه

۱۰۲





قسمت‌هایی از ده‌اعیات مسعود رجوی درباره مصدق

و «هر جا موجی باشد ساحلش انگلستان است». مصدق غروب استعمار و طلوع آزادی و استقلال را می‌خواست... اما افسوس که کار به آنجا کشید که نباید می‌کشید. ابتدا ژنرال شوارتسکف آمریکایی به ایران آمد و بعد شاهزاده خانم ایرانی و زاهدی و شعبان جعفری با هم کودتا کردند. دیکتاتوری نظامی دوباره با شدت بیشتر ادامه یافت. شکنجه و تیرباران قهرمانان آغاز شد. دکتر فاطمی با ۴۰ درجه تب بعد از تحمل شکنجه‌های طاقت‌فرسا به پای چوبه دار برده شد. کریم‌پور شیرازی زنده‌زنده سوخته شد. روزبه، از قهرمانان شرافتمند، تیرباران شد. پس بگذارید بگویم: دکتر مصدق فقید به یاری مردم برای گذراندن طرح ملی شدن نفت روی کار آمد. برای اجرای همین قانون بود که مردم حکومت را به مصدق سپردند و این تنها حکومت قانونی بود که در ایران به وجود آمد... - در این هنگام رئیس دادگاه اعلام نیم‌ساعت تنفس کرد و سخنان مسعود رجوی قطع شد...

مسعود رجوی: می‌خواهند جوانان ما را از پرداختن به مبارزه و مسائل اصلی جامعه بازدارند. چرا برای دانشگاه کادر مسلح می‌گذارند؟ ساواک چرا میلیون‌ها دلار پول بی‌حساب و کتاب در اختیار دارد؟ در ادارات هیچ کارمندی بدون پرکردن پرسشنامه‌های عریض و طویل ساواک استخدام نمی‌شود و هزار مثال دیگر. هر کجا برویم با ساواک سروکار داریم. افسران بازنشسته را رئیس حفاظت کارخانه‌ها و ادارات و دانشگاه‌ها می‌کنند. تا کارگر لب به اعتراض باز کند، کتک و شکنجه نصیبش می‌شود. به شهربانی و ساواک در پیدا کردن گروه‌های مبارزین اختیار تام داده‌اند. رئیس زندان قزل‌قلعه می‌گوید همان‌طور که تابه‌حال گوسفند می‌کشید با آنها رفتار کنید... کارگران جهان‌چیت که برای اضافه‌حقوق اعتصاب کرده بودند در کاروانسرا سنگی، به مسلسل بسته شدند و ۱۲ نفر کشته دادند. در اردیبهشت امسال به دانشگاه آریامهر و دانشگاه تهران و حتی به استادان حمله کردند. ۱۰ نفر از دانشجویان را که مشغول بازی شطرنج بودند بدون هیچ مجوزی بازداشت کردند. آیت‌الله طالقانی به زابل تبعید شد. محکومیت‌های طولیل‌المدت در انتظار دارندگان کتب متضاد با منافع رژیم حاکم است. این رژیم چاره‌ای جز شدت عمل ندارد. این نشانه احتضار اوست.





مصدق و رضایان یک گواهی تاریخی

متهمین سیاسی در ساواک و اطلاعات شهربانی با وحشیانه ترین شکنجه ها روبه رو می شوند. در حالی که طبق ماده ۱۳۱ هر کدام از مأموران متهمی را برای گرفتن اقرار شکنجه بدهند مسئولند. اگر شکنجه به مرگ بینجامد آن مأمور، قاتل محسوب می شود... سوزاندن با اجاق برقی، کشیدن ناخن، شلاق سیمی، و انواع شکنجه ها در ساواک معمول است. مسعود احمدزاده دو ماه در بیمارستان بستری بود. اصغر بدیع زادگان را سه بار پس از سوزاندن با اجاق برقی عمل کردند. بهروز دهقانی زیر شکنجه شهید شد. شدت ضربات به حنیف نژاد به قدری بود که استخوانهای پا و دست و دماغ و گوش او شکست. عده ای از متهمین شنوایی خود را از دست داده اند. شما تحمل شنیدن اظهارات ما را ندارید. ما از رژیم جز این انتظاری نداریم. به امید روزی که ملت خیانت کاران را به دادگاه بکشاند. درود بر مردانی که رنج انقلاب را تحمل کردند.

پایان

ضمیمه

۱۰۴



